

جسد دوم از کتاب اول ناسخ التواریخ

۸۴ اشیا انقیاد درگاه او داشت و درخواست کرد که خلعت و خورشید سلطنت شام بدو فرستند و پیشین
مسئول او را با جایت مقرون داشت و پادشاهی شام را بدو تفویض فرمود و ثقلید مدت بعد سال سلطنت او
۵۶۸۹ جلوس پیرن بن کورز در مملکت ایران پنجاه و ششصد و هشتاد و نه سال بعد از هبوط آدم بود

پیرن بن کورز بعد از پدر بر مکر او کان ایران بر تری حیت و از دار الملکت سی رافع لوانی سلطنت گشت
وضیح و شریف مملکت سرکش فرود داشتند و فرانش اچو نقصانی میرم شمرند و آیشین که در انوقت
ملک روم بود با پیرن عهد مودت محکم کرد و حقوق کورز را بر او را که در خرابی بیت المقدس نسبت بقیاصرو
داشت بی بسیار آورد و در باره پیرن نیکو اندیشید و مدت پادشاهی پیرن در ایران بیت سال بود
۵۶۸۹ جلوس سبندی در مملکت چین پنجاه و ششصد و هشتاد و نه سال بعد از هبوط آدم بود

سبندی نام پادشاه بختی است از طبقه نوزدهم از اولاد خویش کون که بعد از پدر در مملکت چین و با چین تبت
و قبا سلطنت یافت خسرویی با قوت ذاتی و مردیست جلی بود مردم در روزگار دولت او آسوده شدند
و فراغت آرمیدند چون دست او نهایت شد پادشاهی با فرزند او جوختی که دو ساله بود متقل گشت چنان
در جای خود نگر خواهد شد مدت پادشاهی سبندی نوزده سال بود

جلوس نروده در مملکت روم پنجاه و ششصد و نود و یکسال بعد از هبوط آدم علیه السلام بود
نروده که او را نرودانیز کونید پادشاهی نیکو خصال بود چون افواج خاصه از قتل همیشه فراغت حاصل کردند و نروده
از میان اعیان مملکت انتخاب نمودند و حایل امیر اطوری را پیر ایتران و ساختند و نروده بر تخت قیصر
بر آمد و نگاه چون نظر کرد کشیدن با سلطنت را صاحب یافت و خواست این حمل از دوشش فرو کند آرد
منا دید درگاه نیز دانستند که نروده را تحمل اینگونه امور میر نشود از وی درخواست نمودند که دلجمدی درگاه
سلطنت اختیار کند که بر طبق و وفق جهات مشغول باشد نروده نیز این سخن را پسندید و داشت و اگر چه در
میان خویشان او مردم فراوان بودند اما هیچیک لایق اینکار ندانست و طراجن که مردی چهل ساله بود
و سپهسالاری نیکو جرمی معنی داشت برای دلجمدی برگزید و او مردی با فضل و هوش بود و با عدل
و انصاف آراستگی داشت مع الفقه در زمان دولت نروده حیرادس اینکس که نسب به جولیس اینکس میراث
کنج عظیم و حیرادس بزرگزدگان شهر اس است و پیشتر در شهر اس با فلاسفه مشغول بود و در دولت دوم
منصب عالی داشت با جمله چون حیرادس آن کنج بیانست بجزرت نروده مشتافت و معروف داشت که
کنجی باقیام و آن نسبت با حضرت میسر و ارد نروده فرمود آن کنج از آن تو باشد که خود یافته حیرادس عرض کرد
که از چون من صحتی زیاد است که اینچنین کنج استصرف شوم آن خاقن قیصر است نروده بر اشفت و گفت چندین چه سخن را
کنی مرا با آنچه تو یافته بچکار راست خود دان یا یافته خود مرا حاجتی بدو نیست لاجرم حیرادس باز آمد و آن کنج را متصرف
و از آن ردرسه در شهر اس نام مرصفا بسیار کرد که ششصد با طول آن بود و تماشاخانه بر آورد که جز خوب
وجود در آنجا بکار نبرد و آنرا بر زن خود موقوف داشت و دیگر شهر اس را دیوار و قلعه محکم نهاد و معبد متون را
که شرح آن در قضا کند مرقوم شده است که از زینت داد و دیگر تماشاخانه در شهر کارس بنا گذاشت و دیگر

در چین

در چین

در چین

در چین

در چین

و تاریخ بعد از سقوط آدم علیه السلام تا هجرت

بنیان کرد و آب نباری بسیار عظیم در مملکت ایالتا بر آورد و خلق خدین شهر را بیدل مال و سنگیری کرد و قرا و مسکنها
از سنگنت و ذلت بر آورد و مدت سلطنت زود در مملکت روم و یوروب و دیگر ممالک دو سال بود

۵۶۹۲ رسیدن دین عیسی علیه السلام بجزیره بریتین بجزیره ششصد و نود و دو سال بعد از سقوط آدم بود
بعد از آنکه بطور شصت سال بعد از رفع عیسی علیه السلام بیت المقدس را خراب و دیران ساخت چنانکه مذکور شد
په دیان بهر شو پرانگنده شدند و خبر دعوت عیسی و پنجاهی که عیسی با طرف جهان رسید و از آن هنگام خبر
بجزیره بریتین آوردند که بزرگترین جزایر انگلیس است و این منی را کشوف دانستند که عیسی پیغمبر خدای بوده و مردم
بحق دعوت فرموده و پیرویان نسبت با او از طریق علم و جو رفته اند لاجرم مردم بریتین از آن وقت اندک
اندک به دین عیسی شدند و تاکنون قیصره روم از ایشان کرد و کان میکرفتند و بزرگان ایشان از ابدار المملکت روم
میروند دین عیسی در میان بریتین شیوع داشت و بسوزانجامت پادشاهی از خود نداشتند و اطاعت دولت روم

۵۶۹۲ جلوس طراجن در مملکت روم بجزیره ششصد و نود و دو سال بعد از سقوط آدم بود
طراجن که ستم او را طراجن گویند و در چهل سالگی چنانکه مذکور شد و بعد از نود و هجرت
برآمد و مرتبه قیصری یافت و او مردی عاقل و عادل بود چنانکه زوده در زمان حیات خویش فرمود که اگر چه در
خویشان فراوانند اما هیچکس را در خور و سعیدی خود ندانم جز طراجن را که مردم را تین است و سه ساله لشکر
جرمن سفلی و او را از همه مملکت اختیار کرده با همجو طراجن پادشاهی سیکوی بود و صاحب رای بود و فضل و بهر
شایسته داشت به آنسانکه آن هنگام که دو سیت و پنجاه سال از بلکت او گذشته بود بسوز چون امپراطور
در مملکت روم تخت سلطنت می نشست بزرگان درگاه برای تنبیت میخواستند که خداوند عالم دولت و اقبال این شهزاده
تازه زیاده از دولت و اقبال اغشس نماید و فضل و هنر او را زیاده از فضل و هنر طراجن فرستادند و چون طراجن
مرتبه امپراطوری یافت و کار ممالک را بنظم و نسق کرد اما بی مملکت دیشه سر از فرمان او بر تافتند و او کمین
عمل ایشان بر خاست و اراضی دیشه بدینگونه است هزار و سیصد و بیست و دو آن مملکت است از کیسوی بریانی
قد و نکیر پیوند و از کیسوی به نیوب سفلی منتهی شود و از جانبی رود خانه نیش سر حد آن مملکت است و از طرفی برو خانه
طلسکس رسد و مردم این مملکت را عقیده تمانخ بود و چنان میدانستند که چون در خبکت کشته شوند جان ایشان
میدن و بگرد آید از نیروی زخبت هم نداشتند و سخت میباید و دزد و مردی که بسبلس نام داشت فرستادند که از آنجا
بود لاجرم آنگاه که طراجن بالشکر جوار بر سر ایشان تاضن بزد و سبلس مردم خود را برداشته با او بختک در
آمد و دست پنجبال با طراجن همی مصاف داد اما عاقبت از محیپاره روز بون گشت و مملکت دیشه بصرف طراجن می
آمد و بسبلس طریق بندگی سرود و از این سوی چون طراجن از فتح مملکت دیشه پر و اخت عظیم بزرگوار شد و سیر لوک مقدم نامه
شب از شعر او سوزین اصفا میفرمود چون قصه اسکندر فیلقوس شنید می خواست تا مانند او جانگیری کند پس فرمان
تا از طرف و انکار ممالک لشکر را فراموش شدند و از دار المملکت روم پیرون تاضت و بجانب شام سفر کرد و از آنجا
سواحل عربستان تاضت و تاریخ برده جمیع اراضی ایشان را پایمال ستور ساخت و سرانگه زاران با سفارس
و کاکوسس و ابریه و بسبیه و آسرون همه اطاعت او کردند و بیشترن که در آنوقت پادشاه ایران

خود دین عیسی
در مجبوس
تاجان بختک
ذوقانی در ای موراف
جمعی از آن
طراجن را در ای موراف
۵۶۹۲ و جمعی از آن
و آن موراف
دشمن بجزیره بریتین
مردودن و ای موراف
سکن های او در بریتین
که در ای موراف
سین موراف
مفوح در ای موراف
بکیرال موراف
نقصه های او در موراف
و لام موراف
باستفادس با ای موراف
الفه سین موراف
نه و الفه در ای موراف
با نقطه کاکوسس با کاکوس
و الفه و لام سکن
لان مقصود دارد
سین

تاریخ بعد از سقوط آدم علیه السلام تا هجرت

حسد دوم از کتاب اول تاریخ التواریخ

بود با او از در سلطنت و حضور پرون شد عمر بن عدی که حکومت حیره داشت زمین خدمت بوسیدند و عجم غسانی که سلطان شام بود غاشیه او همی داشت و بعد از غلبه در این اراضی طراحین را به مملکت ارمن پیش گرفت و در آنجا در نظر حبست و اراضی ارمیده و مساپاتی و اسیریه را در نیمه دولت روم فرموده کرد و نکشان که به سار از دیاباچا همه بجزرت از شتافتند و درگاه او را پناه گرفتند و طراحین در این وقت بدان سر بود که سفر بزند و استمان کند آن مملکت را بحیثیه تسخیر آورد چون این اخبار را با بی مشور تخاصر روم رسید نا پسندیده داشتند و گفتند تسخیر ولایات کثیر و موجب فساد دولت است و از انیروی کلین بودند تا طراحین بمقر دولت باز آمد و سالی چند آسوده بزیست تا روزگار در نیش نهایت شد و مرض گشت و چون دانست که از این مرض جان بدر نخواهد برد خواست تا ولیعهدی از بهر خود نصب کند و در حق صدرین که از خوشیا و ندان بود شوقی بکمال نداشت از انیروی در خاطر داشت که کیر که شایسته و اندک جای خود نشاند و طراحین را زنی بود که پلانه نام داشت و پلانه را با صدرین مهری تمام بود و بهی خواست تا او ولیعهد باشد لاجرم بحیثیه چند که میدانت کار ولیعهدی را با صدرین راست آورد و چون آنوقت که طراحین رخت از انجمن بر پرورد و مخراجان و اشراف مملکت صدرین را ولیعهد خویش ساخت و جان سپرداخت پس سلطنت با صدرین افتاد چنانکه مرقوم خواهد شد و مدت پادشاهی طراحین نوزده سال بود ظهور جالیسیوس حکم پنجبار و ششصد و نود و چهار سال بعد از بهبوط آدم بود

سایه کبیر
دوسین جلد و نصف اولی
جمع الف و تاخ تالی
سیم و بیست و پنج سال و تاخ
اسبست و بیست و پنج سال
و بیست و پنج سال
تالی و تاخ و تاخ
بیست و پنج سال
تالی و تاخ و تاخ
صد و بیست و پنج سال
تالی و تاخ و تاخ
دو تن

جالیسیوس از جمله حکمای یونان است که در مملکت ماکا و ونیه بوده او را پدری صاحب مال بود که سیس از فرزند دروغ نمیزود تا او بکمال رسد با جلیسیوس در سن شست سالگی یکی از طالبان علم محبوب بود و از علم خود لذت و هندسه و فصاحت بجزه تمام داشت و چون نیک از به باز دانست برای تحصیل علوم از ماکا و ونیه مفر کرد و در کاری در ونیه الکبری اقامت جست و از آنجا بارض شیهه عبود فرمود و مدتی در مملکت مصر و اسکندریه سکون نمود و از خدمت حکام بفسیه کامل اخذ کرد و تا یکی از مشاهیر دانشوران روزگار گشت خاصه در فن طب حضرتش باب حاجتندان بود چندانکه او را خاتم الاطباء میگویند و طبیب هشتم دانستند بدینگونه که گفتند طبیب اول استقلیوس است و دوم فیثاغورس و سیم نیوس و چهارم برمانیدش و پنجم افلاطون و ششم استقلیوس ثانی و هفتم بقراط و هشتم جالیسیوس اما جالیسیوس چنان دوست میداشت که او را یکی از فلاسفه شمرند لاجرم در فنون حکمت ریاض میردند با اسکندر افریدی که یکی از پیروان ارسطوست چنانکه مذکور شد مباحثات و مناظرات در میان داشت و بیشتر وقت در میان با او مخالفت نمود با انیمه او را از جمله طبیبان شمرند چنانکه موافقات خود را نیز یکی از فلاسفه فرستاد تا عقیده او را در حق خود باز داند چون آن فیلسوف در آن کتب نظر کرد و گفت هذا رجل طبیب حیث ان یکون فیلسوفاً کونیند او را چهار صد کتاب در فن طب تالیف شده و او را در حق استقلیوس اول مقالاتی شکست که بعضی از آن در ذیل قصه استقلیوس مرقوم افتاد و در کتب خود او را بسیار ستود و در خاصه در کتاب حیه البر و بر علم بار ارفیاس که از منطقیات ارسطوست شرح نوشته مع القصه چون جالیسیوس را بهشتاد و هفت سال از عمر کرامی گذشت در کنار بحر خضر در شهر فرما که نزدیک بقسطاط مصر است رخت از انجمن بر برد و بمقاد سال از جبهه زندگانش عالم و محکم بود امری خوب صورت و اسمش تون بود و نکشان دراز داشت و او را سری

باب ارفیاس
الف و تاخ و تاخ
در ای یکصد و بیست و پنج
تالی و تاخ و تاخ
صد و بیست و پنج سال
سیم و الف

و سرچ و پشت بنامیت بزرگ چنانکه اسکندرا فریدوسی و در اسس البخل میخواند و پهن کتف و فرخ کف بود ۸۷
 و سماع الحانرا نیک دوست داشتی و در مطالعه کتب نیک راغب بودی و بر آنچه خود تصنیف کردی
 فخرش بی نوشتی و طریق تعلیم و تعلم آنرا باز نموده و او را در تقض شعر او سخن آموخت و ابلاغ فصاحت کتابت و هفده
 مقاله در شرح تصنیف کرده و کتابی در رد اصحاب منظره که هم ایشانرا در حاتیون میگفتند نوشته چو ایشانرا خود
 با رسوله نسبت میکردند میگفتند سبب آنکه روح است و در حق اصحاب جیل طی نیز بالنفی دارد و در علم
 اشیا بتجلید قاضی نیز نموده و خود هر شی را هجرت میداشت و محقق نمید چنانکه از بجز دیدن تعلقا بجزیره قبر
 رفت و برای مشاهده طین مخموم بجزیره کبوش سفر کرد و کتب مصنفات او بدینگونه است کتابهای شانزده گانه
 که طالبان طب در ابر توالی میتوانند کتاب مفرق بکمال کتاب الصفا بکمال کتاب طوثران در نبض بکمال کتاب
 شمار امراض و مقاله کتاب معالجات غموض شرح کتاب اسطغاثات بکمال کتاب مزاج سه مقاله کتاب
 بسیقیه معالجات بطل و اعراض شش مقاله کتاب البض الکبیر شانزده مقاله بکمال آنرا چنین عبری نقل نموده
 کتاب حیات و مقاله کتاب ایام بهران سه مقاله کتاب حیدر البر این کتاب را همیشه نقل کرده و همین آنرا اصلاح نموده
 شش مقاله این بود کتابهای شانزده گانه مرتب دیگر کتاب تشریح الکبیر است پنجاه مقاله کتاب اختلاف التشریح
 دو مقاله کتاب تشریح ایوان المبت بکمال کتاب تشریح ایوان الحمی دو مقاله کتاب علم البقر اطباء التشریح
 پنج مقاله کتاب علم اسطغاث البض التشریح سه مقاله کتاب تشریح الرحم این کتابها را همیشه نقل نموده کتاب
 حرکات الصدر و الریه سه مقاله اصطنع بن شیب این کتابها را عبری نقل نموده و همین اصلاح کرده کتاب النفس اصطنع
 نقل نموده و همین اصلاح کرده بکمال کتاب الصوت چنین برامی محمد بن عبد الملک الزیات عبری نقل کرده چهار مقاله
 کتاب الحجاب الی البض بکمال همیشه نقل کرده کتاب الجمل بکمال کتاب الحجاب الی النفس نصف آنرا اصطنع
 نصف دیگر را چنین نقل نموده بکمال کتاب آراء البقراط و افلاطون ده مقاله همیشه نقل کرده کتاب منافع الاعضاء
 همیشه نقل نموده و همین اصلاح کرده هفده مقاله کتاب ضرب البدن چنین نقل نموده کتاب فضل النبیات چنین
 نموده هم بسیاری و هم عبری بکمال کتاب سبب المزاج المختلف چنین نقل نموده بکمال کتاب الاستلاء اصطنع ترجمه کرده
 بکمال کتاب الادویة المفردة چنین نقل کرده دو مقاله میباشد کتاب لا ورام بر اسم الصلح ترجمه کرده بکمال
 کتاب المنی چنین نقل کرده دو مقاله کتاب مولود اسبوعه مشهور است که چنین ترجمه کرده بکمال کتاب المرة السنون
 اصطنع نقل نموده بکمال کتاب دانه النفس چنین نقل کرده سه مقاله کتاب تفتت المعرفة صیسی بن سحی نقل نموده و ترجمه
 اصطنع نموده بکمال کتاب سبع الاطفال ابن الصلت هم بسیاری و هم عبری نقل نموده بکمال کتاب التدریس
 چنین نقل کرده بکمال کتاب قوی الاعضاء چنین نقل کرده سه مقاله کتاب تدبیر لقراط الامراض الحادة چنین نقل کرده
 بکمال کتاب الجبوس ثابت بن قرة و ثعلبی و پیش نقل کرده اند عبری بکمال کتاب الادویة المقابله للادویة
 عیسی بن سحی نقل کرده دو مقاله کتاب تکیه الادویة همیشه نقل کرده هفده مقاله کتاب براسا بولوس چنین نقل کرده
 بکمال کتاب التریاق صی بن بطریق نقل نموده بکمال کتاب فی ان الطیب الفاضل فلیوف چنین نقل کرده کتاب
 الریاضة بالكرة الصغیر همیشه نقل کرده دو مقاله کتاب بیان کتب صحیح لقراط چنین نقل کرده بکمال کتاب البحت

جسد دوم لذت کتاب اول ناسخ التواریخ

علی علم القلب حبش نقل نموده یکمقاله کتاب امتحان الطیب حبش نقل نموده یکمقاله کتاب در احقاق طیب که
 چگونه باید اخرا تا بت نقل کرده یکمقاله کتاب بیان پانزده مقاله و بعضی از آن موجود است کتاب تعریف المرء محبوبه ثوبا
 آنرا ترجمه نموده و جنین اصلاح کرده یکمقاله کتاب الاخلاق حبش آنرا نقل نموده چهارمقاله کتاب تنفیع الاحیاء
 با صداهم جنین نقل کرده یکمقاله کتاب بطنه فیه و من سیت مقاله از آن موجود است و آنرا جنین نقل کرده
 و آن مقاله باقی با اسحق نقل نموده کتاب فی ان الحرنک الاول لا یحرنک جنین آنرا نقل کرده یکمقاله کتاب فی ان قوی لظفر
 تابعه للمراج البدن حبش آنرا نقل کرده یکمقاله کتاب صبه و المقائیس صطن نقل کرده و اسحق نیز برای علی بن عقیل کرده
 جنین بن اسحق آنرا از یونانی بجزئی نقل و تمذیب آن نموده و مقدمه بر آن افزوده و در دنبال سخن جالیوس آورده که
 سخن از جالیوس دیده ام که خلاصه اش اینست که میفرماید در بعضی از اراضی و نواحی نوبه قویاد میماید مردان و زنان که
 بعضی بعضی قضیه میگردند بدون اینکه از علم آن عمل بهره داشته باشند از جمله مردیرا دیدم که در بجزیرا فسد می کرد در عرض
 که زیر تر از با سلیس بود و آن عرق از با سلیس منسوب شد پس باره از آن بجهت بدست کرد که سری تیز داشت و آنرا فرود
 بروخت او در محلی که بر صعب و صلبت چنانکه کوفی عصب است و آنجا که دستش را بست چندان محتمل شد و چنان
 باز کرد و نیز دیگر کوفی شد و آن باره بکینه را چنان بقوت در دست او فرود برد که در درون آن شکسته با بجهت هم نمود که
 که وقتی در سفر دیده مردیرا دیدم که چندی را کرد خود آورد و میگوید من کسب طبت از جالیوس کرده ام و بکینه گرم دندان
 دوا آورد ام و آنکس که درد دندان داشت نشاند و بندقد از قطران بر آتش میخورد و چون دو بر میشد آن شخص بعض
 وین بر می بست و آن جلیت گرفت یافت که میخورد میباشست از دندان در فرو می افکند و چنان میگوید که از دندان
 مرطوب است و زرد میگردد و نیز قطع عروق بر غیر مفاصل می نمود چون این دیدم خود را آشکار نمودم و در امر آنجا
 بر نهادم با بجهت جالیوس پس منبج بودی با ملوک و بزرگان مصاحبت کردی و جاهای نیکو پوشیدی و عطر
 های بکار بردی و در مجلس او خاموشی اندک بودی از سخنان او دست که فرماید حافظه بن مردم آنکس است که تنی را بر بکار
 تا صواب و خطای اعمال او را بر او عرضه دارد و فرماید شرفنا نشان معلوم شود که از اعمال زشت عار دارد و پ
 خارج کار را می پسندید و ارتقا جوید و گوید آدمیرا انقدر دانش کنایت کند که طریق شد از خواست و سعادت
 از شدت باز شناسد و گوید بهترین بل آنست که سایل بیدلت سؤال مسئول رسد و گوید که مردم از خوردن
 منفعت آن مقصود بودی و از استماع آغانی آسایش قلبی خاطر آید ای کنون از خوردن خمر قهر بگرانی و دستنگا
 و قبح کنند و سماع اسما را سبب و لعب شمرند گوید تا کسی نفس در دانشنا سازد آنرا اصلاح نتواند داشت چه او میرا
 بخت نفس خدکار بد استخاکش که اگر همه بد دل و جبان باشد خود را از دل و روان پندارد و اگر همه بخیل باشد خود را اگر شیم
 و گوید آنکسان که اندک دانشند چنان اند که کس دانش از ایشان نیست و گوید موت چهار نوع باشد اول
 موت طبیعی که آن بر از بری باشد دوم موت عرضی که از آفتی که بر سر روی نماید سیم موت ضا باشد و آن چنان
 باشد که شخصی در ابعث چهارم موتی که ناگاه در رسد و آنرا فجاءه گویند و گوید که بر طریق صدق و فار و دستند او ازین
 شاکر و گوید با دشمنان اینند و مدارا کن هر چند قادر و توانا باشی و گوید هر دو متیکه جانب دوستی ازین و بیخوش
 گذارد و در خور صاحب است و گوید آنکس لا یندح و ثنا باشد که بقوت علم دست غضب بر تابد و گوید شدت خرد و ترک خور سبب است

وقایع بعد از سقوط آدم تا هجرت

باشد و بعضی از مورخین گویند جاپوس سفر مغرب کرد و از دولت مغرب و فرمانگذار یونان قصه برنگارند ۸۹
و چون نزد راقم حروف ایچکه از درجه و ثوق ساقط بود خامه را از نگارش آن کشیده داشت

فصل پنجم در بیان نبی محمد و نوح و پیمبر اسلام بود ۵۶۹۵

بعد از خرابی بیت المقدس چون آل اسرائیل هر که از غضب طیطوس ربانی حسته بود با طرف جهان پراکنده شدند
نذکور گشت یهودیان چون این زحمت را بکفیر قتل محیی و مصلوب داشتن عیسی علیهما السلام یافته بودند هر روز برین
عیسویان می افروندند از میانه مردمی که او را یونس میگویند و از آن گروه بود که در ارضی عرب سکون داشت با
برادران خویش گفت که نبی اسرائیل یکبار در بیل و زبون شدند و دین عیسی هر روز قویتر میگردد و من اینک از جان
خویش میگذرم و در میان شیطانیه خلافتی می افکنم که ابد سبب هلاکت ایشان باشد این بخت و بشهر اظها که خود
کرده لباس عیسویان در پوشید و در میان ائمت عیسی آمد خانه از بهر خود خستیا کرد و در آنجا خلعت کزیده
چهارماد از خانه سر بر کرده و همی بر قانون شریعت عیسی عبادت میکرد و چنانکه عیسویان او را مانند یکی از جوار یون
دانستند و هر روز در حضرت او شده زمین خدمت میسیدند و درخواست مینمودند که ایشان را بر راه راست
هدایت کند و سخن او را محبت هشتم کردند چون برفس کار خویش را استوار یافت با آنجا حمت گفت که من از علمای
خود را خستیا کرده بزرگیکت من بسپار فرمائید تا با بر یکت سری جدا گانه بیان کنم قوم نصارا را سطره را و عیسویان
و ملکا را بر کزیده بزرگیکت او فرستادند پس بوش یکی از ایشانرا مجلس خاص دعوت کرده با او فرمود که در
عیسی علیه السلام پمارا از شفای بخشیده و مردگان را زنده میساخت گفت آنگاه فرمود که این چنین کارها
خبر از خدای جهان نتواند ظهور یافت همانا عیسی حسد او در جهان و داننده آشکارا و نهان و آفریننده کن
فکان بود و او را رحمت انصاف داده و از پس او اندکیر را بخواند و با او گفت که من فرستاده سیم و نیز تو
میدانی که آن معجزات که از دست سیم صدور یافت خبر خدای بدان قدرت ندارد آن مرد بصدق سخن
او گواهی داد آنگاه یونس گفت که عیسی از انبوی که قالب عنصری داشت فدای نبود بلکه او پسر خداست
که با مردم بدینجهان آمد و دیگر باره با سگان مراجعت فرمود آنگاه عالم سیم را طلب داشت و او را نیز بدین
سخنان و اشغال آن گواه گرفت و آنگاه فرمود که عیسی علیه السلام فدای زمین بود چون میان قوم آمد تا نظم
اینجهان به مردم بقصد قتل او برخاستند لاجرم روی پنهان کرد و زود باشد که باز آشکارا شود انبیکت مرابری
رسانیدن این خبر بشما فرستاده و او را نیز رحمت انصاف داد چون این هر سه عالم میان مردم آمدند و هر یکت
بخلاف آمد که سخن را ندانند در میان مردم خلافتی عظیم باوید شد عاقبه الامر سخن بر آن نهادند که یکی خود بحضرت
یونس شتافته بیواسطه تحقیقت حال را از زبان او اصفا فرمائید پس تکراره بسرای یونس آمدند و او را در معجزه خود
گشته یافتند زیرا که چون یونس آن هر سه عالم را رحمت انصاف داد خود را هلاک کرد تا آن خلاف در میان قوم
نصاری باقی ماند و کار بدانگونه شد که او خواست چنانکه هنوز امت عیسی علیه السلام بر دین قانون مختلف نیست نیانند

جلوس عارث بن ثعلبه در مملکت شام نوای پادشاهی افراخته کرد و بر سر بر یکی جای گرفت بزرگان شام
عارث بن ثعلبه بعد از پرورد مملکت شام نوای پادشاهی افراخته کرد و بر سر بر یکی جای گرفت بزرگان شام
۵۷۰۰

مسئله دوم در کتاب اول تاریخ التواریخ

در کاه و صنادید سپاه در حضرت جیش حاضر گردید هر کس با شقاق و الطافی جدا گانه داشت و تشریف علی
 خسروی امیدوار ساخت نگاه به یزید لایق درگاه قیصر مسموم کرده باز سولان حمیر و زبان روانه ملکات اعمالیاد
 الملكت روم فرمود تا انچه را در پیشگاه طراحت که شرح حالش بر قوم شد پیش گذارند و از دستور سلطنت
 گرفته باز اندک بود که در پیش سلطان یافت و بدت سلطنت عارت در شام بیت سال بود

خطبه علیه السلام
 در کاه و صنادید
 در کاه و صنادید
 در کاه و صنادید
 در کاه و صنادید
 در کاه و صنادید
 در کاه و صنادید
 در کاه و صنادید
 در کاه و صنادید
 در کاه و صنادید
 در کاه و صنادید

خطبه بن صفوان علیه السلام از جمله پیغمبران بزرگوار است و نسب با اسمعیل بن ابراهیم علیهما السلام میرساند و از
 کمال صدق که آنحضرت را بود و در خطبه الصادق نامند با بجز بر حسب امر الهی خاشی بر دعوت تشبیه روحین و قدما
 نامور شد و از اراضی عرب بسوی ملک آذربایجان کوچ داد و آن مردم در کنار رودخانه ارس سکون داشتند و ایشان
 دو نژاد شهر بود که نام با بهای عجم را بدان شهر نامند و چون با هم نزاع کردند از وی بمن استغفار فروردین
 از ویست خرد آمد و تیر مهر شهر پروردان بمصار در کنار رودخانه ارس بود و فرما کند از آنجا ترکوزین باریش بن ساد
 بود که او قبایلش به بقایای آل شویس بردند و ترکوز خراج گذار پرین که دوز بود که در انوقت سلطنت ایران
 داشت و در الملکش در شهر اسفندار بود که از امصار دیگر فرزند داشت و در آن شهر چشمه آبی میرفت که رو
 رو شمانیا میدند در کنار آن درخت صنوبری بود که برخی میگفتند از زمان که یافت بن فوح علیه السلام بسوی
 ترکستان شد چون بدینجا عبور نمود این درخت غرس فرمود و این چشمه را نیز برای فوح روشن کرده اند مردم
 قدمان در عویل از آن چشمه بشربهای خود جوها خور کرده داشتند و از تخم آن صنوبر برده در کنار آن جوها غرس
 نموده بودند چنانکه صنوبرهای افراخته داشتند و آب آن چشمه و نهرها را بر چهار پایان خود حرام کرده بودند
 خود نیز از آن آب نمی آشامیدند و میگفتند این آب سبب بقای خداوندان ماست و اندر قضا ضای خود داشته
 ستایش و پرستش میکردند و چنان بود که هر مای یکروز عید میکردند و جمیع مردم در یکی از آن شهرها حاضر میشدند
 پای آن درخت صنوبر صف بر میکشیدند و بر بزرگ درخت بافته از حریر بصورت جانوران مختلفه بود میکشیدند و گاوها و گوسفند
 آورد قربانی میکردند و آن قربانها را شش میزدند و چون دو قربانی بر شده بزرگ درخت پرده می بست تمام
 انجماعت از در سجده روی بر خاک می نهادند و آغاز ضراعت و زاری می نمودند تا گاه شناخهای درخت متحرک
 میشد و ازین درخت مانند بانگ طفلی ندائی بر میخاست که ای بندگان من از شما را ضی شدم خاطر شما
 و چشم شما روشن باد چون این ندائی شنیدند سر از سجده بر میداشتند و آغاز عیش و طرب میکردند و ملبه و
 میرداختند و روز دیگر بشربهای خود مراجعت میفرمودند و چون نوبت شهر اسفندار و آن درخت بزرگ میرسد
 این خدمتها و قربانها زیاد میکردند و بعد از تضرع ایشان از میان درخت بانگی بلند تر میرسید و نوید مر ایشان
 برافزون میداد نگاه انجماعت چندان شاد می بستند و بنجوردن کاسات خمر مشغول میشدند که بد جوس میکشیدند
 چون حصیان و طغیان ایشان بزار کشید خداوند قادر قادر هر غیر ایشان بر کاشت که سر روز اطفال آنکه
 در میر بود و طعمه می ساخت و اشیا آن فرغ در قلعه و در مخ که یکپاره از لبر است میسود از انیروی که آن فرغ را
 کردنی دراز و طون با لوان مختلفه بود عنقا میسند و چون طفلان را در میر بود و فرود میداد عنقای مغربش

و در تاریخ
 خطه و سکون
 خای و جوی
 نقشه و زمین
 در ای مود و بای
 مود

تو قریب بعد از سقوط آدم و نوح

بیکصد و از اینجا است که در میان قوم عیالیه است شده است مع القصد در این وقت که
بناخت از زبان عیالیه بود حضرت صفوان علیه السلام بر سید و مردم را بر او حق و دین عیالی بود
کرد و فرمود که قریب این تا با خود یک در میان این درختان بر میاید تا شیطین این ندا کنند و شما را
بفرستند اینک آثار غضب خدا این مریخ است که هر روز اطفال شمارا نابود سازد از قضا هم در آن روز عیالی
در آمد و ختر یکی از اشراف را که قریب مبلوغ بود بر او مردم تیر و آنحضرت آمدند و عرض کردند که اگر سخن تو از در
راستی است از خدای خود بخواه که شتر این جانور را از ما بگرداند حضرت علیه السلام دست بر گاه بر زبان
برداشت و گفت اللهم خذها و اقطع شملها و سلط علیها انما پس به عیالی آنحضرت صاعقه از آسمان فرود شد
انریخ را سوخت و نسل از آن باقی نماند چنانکه تا کنون بر نیایب را بقضا مثل کند با خود از این سخن هم انقوم
بر کفر باقی بودند و در آن حضرت در عید گاه ایشان دعا کردند تا آنکه درختان خشک شد
انجاعت چون این بدیدند بعضی گفتند نیر و جادو گر است و خداوندان ما را جادو کرده است و برخی گفتند چون
انیر و خداوندان ما را ناسزا گوید ایشان شرم کردند و از طراوت و حسن خود را از ما نهفته اند از انیردی که او را کفر کردیم
پس یکی بهر آسمان شده در قتل حضرت بکینت شدند و انبویه خیزد از سر ب کرده با هم پیوستند و در آن چشمه فرو
بر آند و در میان آن انبویه باشد و چاهی عمیق حفر کردند و حضرت علیه السلام را بد آنچاه افکند سر از با سنگ استوار کرده
آنگاه آن انبویه را چشمه بر آه زدند و گفتند اکنون خداوندان ما را مراضی خواهند شد که بهر سال ایشان را در
این چشمه ناپود ساختم و حضرت علیه السلام در آنچاه با وقت شام می بناید چنانکه بانگ او گوش مردم میرسد
پس بسرای جادو دانی شد از انیردی قبایل فرمان و رحیل را صاحب راس نامیدند چون راس یعنی چاه باشد
و ایشان سنجیر خود را در چاه افکند مع القصد بعد ازین واقعه خشم خداوند قاهر جنبش نموده صصری عاصف
بوزید چنانکه ان مردم از بیم هلاک دستها با یکدیگر پیوند کرده بودند و بری تیره بر سر ایشان مترکم شد و همی اش
باید تا جمل را جاه ساخت کما قال الله تعالی و اصحاب الرس قرد ما بین فداکت کثیرا که خیر از هلاکت ایشان
دهد گویند زنان ایشان با سسم میاخته نمودند و مردان از وطنی با سپران کنار میجستند یکی از شعری عرب
از هلاکت ایشان شعری چند در مرثیه انقوم انشا فرمود که انمیرع از انجمله است بکت عیالی الی الی الی و چون وقت
جلسه جوگدی در ملک چین پنجاه و هفتصد و هشت سال بعد از سقوط آدم بود

۵۶۰۸

عبدالمطلب
عبدالمطلب
عبدالمطلب
عبدالمطلب
عبدالمطلب

جوگدی نام پادشاه هفتم است از طبقه نوزدهم که نسب با خوخن کون برد آنگاه که رسیدی درخت از انجلیان بد
جوگدی دو ساله بود و مادرش او را در کنار گرفته در سر رخا فانی جای کرد و مردم چین و ما چین و تبت و خاقوق
سر بنیبر فرمان او را آوردند و صل و عقدش را در امور ملک معتبر نمودند و خراج مالکت محروسه را بدر گاه او انفا
داشتند و مادر جوگدی بدت بکمال بنسکونه حکمرانی فرمود

عبدالمطلب
عبدالمطلب
عبدالمطلب
عبدالمطلب
عبدالمطلب

جلسه خندی در ملک چین پنجاه و هفتصد و نه سال بعد از سقوط آدم بود
خندی نام پادشاه نهم است از طبقه نوزدهم و او پسر عم جوگدی است که شرح حالش مرقوم شد چون روزگار جوگدی
سپری شد خندی هشت ساله بود و اعیان ملک چین فراسم شده او را سلطنت برداشتند و بر سر سلطنت جای

حمله دوم بکناس اول تاریخ ۵۷۰۹

۹۲ چون سبزواریانکجا شد بنویسند که زشت و زنیای مملکت را باز وانی کی از امرای درگاه که نیکت و دانشمند گاه بود مقصدی نمود مملکت گشت و اگر چه نام لنگی داشت نقوشه اشش در مسافت جهات کلیه ترکنداری عینود با بجز چون بدست کجبال از پادشاهی خندی سپهری شد آن امیر لنگی نام خواست تا کار سلطنت بدو باز کرد و لاجرم در بلاک خندی کجبت شد و فرضی بدست کرده او را زهبری بگزای بخوراند و از میان بدست

۵۷۰۹ جلوس کرد درین پیرن در مملکت ایران چهارده هفتصد و دو سال بعد از سبزواریان بود
۵۷۱۰ کوردین پیرن بعد از پدر در مملکت ایران لوای سلطنت برافراخت و در دار المملکت جلوس فرمود و پادشاه بزرگای ایران از آنکه در هر جانب حکومت داشتند مطیع فرمان ساخت و بعضی از ممالک ایران از آنکه طراحین امیر بطور روم از تصرف پیرن باز کرده بویه مانند از سبزه و حیره وی دیگر باره متصرف شد و عمرو بن عدی که در این وقت حکومت حیره داشت خراج که از او گشت و ترکوزین غایب که حکومت او را بیجان داشت بعد از پیرن سرطاعت او فرود کرد و در روزگار او بهلاکت رسید چنانکه در ذیل قصه حنظله بن صفوان علیه السلام مذکور گشت مع نقصه بدست ده سال که در مملکت ایران پادشاهی کرد و آنگاه بگذشت جای بفرزندش زسی بگذشت

۵۷۱۰ جلوس و بدی در مملکت چین چهارده هفتصد و دو سال بعد از سبزواریان بود علیه السلام بود
۵۷۱۱ وندی نام پادشاه دهم است از طبقه نوزدهم که نسب بچون کون میرساند آنگاه که خندی را زهبری کشیدند و پادشاه کرد چنانکه مذکور شد آن امیر لنگی نام که این نیزنگ با برده بود و هوای آن داشت که جای خندی را خود متصرف شود و بدرج قاقانی ارتقا جوید مردم چین در آن محل نهادند و گفتند لنگی را از سده که بر ما سلطنت جوید ما هرگز خاندان سلطنت را ضایع نگذاریم و اجنبی را حکومت نخواهیم داد لاجرم هم پشت و هم پیوند شد و وندی سلطنت برداشتند و او در مملکت چین و ماچین وقت و خاتم ترسب خاقانی یافت و مدت و مدت و بدست

کجبال با استقلال پادشاهی کرد

۵۷۱۲ جلوس ادریان در مملکت روم و ایتالیا چهارده هفتصد و دو سال بعد از سبزواریان بود
۵۷۱۳ ادریان که دهم او را حدین نامند در انسان که مذکور شد با عانت پلانته ضمیم طراحین منصب و سعیدی یافت و بعد از طراحین تخت مقصری برآمد و در مملکت روم و ایتالیا و دیگر ممالک که معهود دولت روم بود سلطنت یافت و آغاز عدل و نصفت فرمود و اهل صنعت و حرفت را تربیت نمود و همه روز با فضال و اشتقاق ملکی خرم شدند داشت و مردم را بکار صنعت و حرفت بگشت و بسی حکم داد تا مردم دنیا بنهای نیکو بر آوردند و سرزمای درین بساختند و خود نیز در آبادی مملکت بکشید و صنایع خوب بطور رسانید چه او خود هم از اهل صنعت بود و همچنان طالبان علم را در مدارس جاری داده از بهر هر یک نقدی معین مقرر داشت تا با سایش جمعیت خاطر در تحصیل علوم پرداختند و چون در مملکت روم قانون آن بود که بنده گان بزر خرید و اسیران خود را رحمت فراوان میداد و بیخ و لقب میداشتند تا مبادا روزی ظمیان و ززند و بر خدا خوان خود بشورند از آن سبزی که خندان از مردم روم فرزندی داشتند چنانکه از این پیش بدان اشارت شد حدزین چون بر کرسی مملکت برآمد حکم داد که مردم با اسیران ظلم روا ندارند و اگر کسی از ایشان مظلوم شد بدو اخطا نه عدالت شده

وفایح بعد از سقوط آدم علیه السلام تا هجرت

شرح حال خود را معلوم دارد و حکم آزادی بگیرد اما شرط بود که چون حکم آزادی کسی از آنجا عت بگیرد مانند یکی از رعایا
 و تا چهار پست کسی از فرزندان او صاحب منصب وزارت و دیگر کارهای دولت نشود و این شرط بدان بود که بنا
 مردم بگازد در مملکت روم بدافت کنند و اندک اندک کار دولت بدست اجنبی افتد چون از این کارها بدست
 وزارت و نقش ممالک خود سه فراغت بدست بآوردگان در گاه گفت بدافت در ممالک گشود موردت خرابی
 باشد بهتر است که بر حسب وصیت اغنطس عمل نمایم و عهد و مملکت روم را بدان قانون نسیم که او مقدر
 داشت و انشوران حضرت او را در این گفتار بست بودند و بعضی از مردم نادان و حسود با خود همی گفتند که چون امیر
 نگا بداشتن این ممالک صعب است بدان سزاست که دست از تصرف باز دارد با بجه صدرین حکم داد تا روزه
 خانه فرات سرحد روم باشد لشکر روم را از اراضی ارضیه و اسپریه و دیگر ممالک طلب نمود و کس نژد که در
 پشون که در انوقت سلطنت ایران داشت فرستاد و پیام داد که ما را با ممالک ایران بسچو چه تفرقی نیست
 اینک مردم خود را از عهد و ایران طلب نمودم تا ممالک ایران اراضی خود را بدان وجه که حساب در این
 حراست فرماید که در رسول او را شاد خاطر رخصت انصاف او در حضرت قیصر اظهار عقیدت نمود و در
 ارمن و دیگر حدود عمان خود را نصب فرمود و سپس انبوقایح صدرین را تجاظر رسید که در ممالک خویش
 کند و در همه جا بسپان عدل را استوار و کار مردم را بنسق بدارد پس از واکت روم کوچ داده پشون
 روز کار بسفر کسی بره چنانکه گاهی در اراضی ساکنه با صبر برنده بر برف میرفت و وقتی برسنگام تا نشان
 در بیابان مصر علیا بخور میفرمود و هیچ پاره از زمین مملکت خود نگذاشت که روزی بر آن نگذاشت نگاه خوا
 تا دلیمدی برای خود منصوب دارد پس در میان اشراف و اعیان مملکت بنظر وقت همی نگریست و از آن
 جمله پیش انظانت را انتخاب نمود که بر راستی که دارد درستی گفتار شتار داشت و از مدت زندگانش نچاه
 سال گذشته بود و همچنان جوانی دیگر را نیز برگزید که پانزده سال عمر داشت و نامش مرکت انظانت بود و نگاه
 با پس انظانت میگفت که من تو را دلیمدی و قائم مقام خویش گردانم تا بعد از من پادشاهی روم بدست
 بشرط آنکه تو نیز ولایت عهد خود را با مرکت انظانت تقویض فرمائی و او را از فرزندان خود گزیده تر شمری
 پس انظانت این سخن را پذیرفتار شد و از پس صدرین کار به نیکو نراند چنانکه قصه هر یک در جای خود مذکور خواهد
 شد و لقب قیصری که خاص برای امیر طور بود صدرین برای دلیمدی نیز مقرر داشت و مدت پادشاهی او بیست و یک سال
 ظهور حمر و در جل در اتیالیا نچزاره و بمقتصد و سیزده سال بعد از سقوط آدم بود

۵۷۱۳

توضیح در این باب
 در کتاب تاریخ
 منقول در این باب
 در کتاب تاریخ
 منقول در این باب
 در کتاب تاریخ
 منقول در این باب

حمر و در جل دو تن حکیم دانشور بودند که لغتسون حکم و دانش آراستگی داشتند و در فن خطابت و شاعری
 نیز بر دست بودند و از ایشان کتب مصنفات و مولفات فراوان بجای ماند و هر دو تن در کنار رود خازرن
 و دنیا ب تعلیم و تعلم مشغول بودند و طالبان علم بحضرت ایشان مشتاقه بهره مند میگشتند و پس انظانت مرکت
 انظانت که ذکر حالشان در جای خود خواهد شد در ایام سلطنت خود حمر و در جل را گرامی میداشتند و همه ساله
 بیدل مال تعیین مرسوم و انفاذ تحف و هدایا ایشانرا میفرمودند
 ظهور بظلمت کس حکیم نچزاره و بمقتصد و شانزده سال بعد از سقوط آدم علیه السلام بود

۵۷۱۶

جسده دوم از کتاب اول تاریخ التواریخ

بطليموس سپهر فلوريس است از انيروی اورا بطليموس فلوری کونید نخستین که در مملکت یونان بگذر شد و بطونج ریه
 در خدمت جانپوس کسب معارف و کتاب حقایق پرداخت و چون از فنون حکمت بهره ور گشت بیشتر علوم
 ریاضی مایل شد و از اراضی یونان سفر کرده بشهر اسکندریه آمد و در آنجا سکون اختیار نمود از دنیا نوش که در انوقت از
 جانب صدرین قیصر روم حکومت مصر داشت مقدم بطليموس اگر می شمرده در تخطیم و تکویم او مساجی جمیله معمول است
 و او همه روزه بر کتاب علوم ریاضی سفیر و در اسکندریه بنیان رصدهی کرد و سرچ در این فن از حکمای ما
 تقدم پراکنده بودنی مجمع ساخت و او اول کسی است که اصطراطلاب و سینت و نیطرح کرده و آلات نجوم و مقیاس
 ارض و پیدا آورد اگر چه بعضی بر آنند که نخستین ابرخس بنای اعمال آلات رصده کرده اما تصحیح و توضیح اعمال ریاضی و آلات
 رصده که امروز در کار است از بطليموس باشد و او سیر ستارگان و حرکات افلاک را رصده کرد و چنانکه در نوع بیان
 از مقاله ثالثه در کتاب مجسطی خود ذکر کرده است و از آن زمان تا کنون کسی کتابی مانند مجسطی ننوشته بلکه مانع
 بن یحیی تبریزی و محمد بن جابر و ابوریحان خوارزمی که در تفسیر آن کتاب مؤلفات کرده اند هر چه بیشتر مقدم تحقیق
 و دقیق رفته بیشتر از مرز گواری بطليموس کواچی داده اند و نخست جاحقی از یونانیان سیزده مقاله کتاب مجسطی را
 بفرموده یحیی بن خالد بر یکی بحرانی ترجمه کردند و آن نگارش منید خاطر یحیی نیتا و چه بدانسان که باید نتوانستند آن کار
 با انجام بر پس بفرمود تا ابو حیان با یکدیگر بنیکار بردارند و ایشان نجومی شایسته انیکار با پایان بردند و یحیی
 بن مطروا بت بن فرقه اسحق اصلاح الفاظ از آنموده تا چنان شد که طالبان علم را مفید گشت و دیگر از مؤلفات
 بطليموس رساله است که از برای شاکر خود که سوری نام داشت نگاشت و او بر ابراهیم بن الصلت از اعرابی نقل نمود و
 بن اسحق اصلاح آن کرده و دیگر کتاب جغرافیا است که بطليموس در صفت نقش زمین نگاشت و کند می از اعرابی ترجمه
 با بجه بطليموس اعمال رصده خود را در اسکندریه بی پایان برد و نام باقی نهاد مروی قلیل الاکل و کثیر الصوم بود و قاضی با نذر و
 لونی سفید داشت بر جانب چپ رخسارش خالی سرخ نام بود و سوی زرخ با نبوه داشت و دندانهای کشاده بود
 در عذوبت گفتار و لطافت کردار شهرت تام داشت از پس هفتاد و هشت سال زندگانی و داع جهان فانی گفت از آنجا
 دست که فرماید که ظل غلام و مودت عوام و ظلم فاعلم در گذشت و فرماید هر که علمی را احیا کرد نمرود سر که صاحب
 گشت اندوه بیست و نانی نبرد و رسم او گوید که ضرر ملک در شش چیز است اول ظهور قحط و غلام دوم نابود شدن
 و فاین پادشاه سیم انقطاع امطار و سیاحت دو سال از پی یکدیگر چهارم مداومت پادشاه در شرب خمر و پنجم
 سوء خلق پادشاه و مبالغه در نحو بت ششم ظهور زواریج و از سخنان دوست که گوید مرد عالم در میان
 خویشان خود که بقدر و منزلت او جا بیل باشند غریب است پس چگونه خواهد بود در میان جا بلان بیکانه و گوید
 حکمت درختی است که در دل روید و ثمر از زبان دهد و گوید هر که زندگانی در از و عمر فراوان دوست دارد باید از
 برای تحمل شداید و مصائب آماده باشد و گوید هر که بوقایع دیگران پسند نگیرد و دیگران بوقایع او پسند گیرند و گوید
 چنانکه بدن آدمی را در حالت مرض از خورد طعام و شراب سود نباشد هرول که بر مرض غفلت مبتلاست از شربت پند
 و مو عقلت سود نبسود و گوید حاسدان زوال نعمت دیگران را بر خویشان غمشی شمارند و گوید مردم مال را مقید
 کنند و مال ایشان را و گوید اعمال نیکو در دنیا تجارت عقی است و اجل هر دوازده آخرت است

تفسیر کتاب
 و در این کتاب
 مایه و در این
 و این کتاب است

وقایع بعد از سقوط آدم علیه السلام تا هجرت

و گوید چون علم پادشاه از شناخت و قایق مملکت قاصر باشد زیانکار تر مردمان وزیر است که کرده در او با کوشش
موافق نباشد و گوید مرد عاقل صحبت ملوک اختیار نکند و اگر کند باید در افعال و اخلاق او اگر مشاهد چیزی کند
که ضرر نفس و رعیت و اولاد او در آن باشد به بیان ایشال و ایراد کنایات که سرزنی لازم نماید و در از آن افعال باز آید
جلوس نرسی در مملکت ایران پنجم هزار و مفسد و نوزده سال بعد از سقوط آدم بود
نرسی بن پیرن پس از فوت برادر در مملکت ایران پادشاهی یافت و ملوک طوائف مطابقت او فرود داشتند
و او مردی راحت دوست بود و بخیل گردن و راضی تمام داشت چنانکه در میان عجم شکاری لقب یافت و در
زمان او مملکت ایران از داخل دولت روم و رحمت ایشان محفوظ بود چه حدیثی که در این وقت قیصر بود از
صد و خود تجا و زنیفر مود و همان پیمان که با کورز بسته داشت در حق نرسی نیز استوار فرمود و در مدت
نرسی در ایران یازده سال بود

۹۵
نرسی بن پیرن
در مملکت ایران
در مملکت ایران
در مملکت ایران

۵۷۱۹
جلوس نرسی

جلوس جلیله در مملکت شام پنجم هزار و مفسد و بیست سال بعد از سقوط آدم بود
جلیله بن حارث بعد از پدر در مملکت شام لوای سلطنت برافراخت و بر تمام آن اراضی حکومت یافت
به ستیاری فرستادگان و نامشور حکومت خویش را از حدین گرفت و در زمان دولت او از نیروی که
امپراطور حدین در جمیع ممالک خود سفر میکرد رسم وقتی بشام آمد و جلیله با استقبال قیصر بیرون شد و در حضر
او اظهار نیکی خدمتی کرد و مورد اشفاق و الطاف قیصر شد و مدت سلطنت او در شام ده سال بود

۵۷۲۰
جلوس جلیله
در مملکت شام
در مملکت شام
در مملکت شام

جلوس اردوان در مملکت ایران پنجم هزار و مفسد و سی سال بعد از سقوط آدم علیه السلام بود
اردوان بن نرسی بعد از پدر در مملکت ایران فرمانگذار گشت و صاحب تاج و تکیه آمد و از همه ملوک طوائف و
اشغانیان بزرگتر او بود آنگاه که بر کرسی سلطنت جایی کرد و کار مملکت را بنظم و نسق کرد چند تن از دانشمندان در
گاه راجم و ادما بمالک است ایام سفر کردند و تقسیم حضرت حدین که در این وقت قیصر روم بود نمودند و عهد
دوستی اردوان را با او استوار داشتند و چند آنکه حدین زنده بود با اردوان طریق رفیق و مدارا سپرد اما
از آنسوی چون اردو شیر با بکان قوت گرفت اردوان را در میدان نرم بقتل آورد و تفصیل این واقعه در ذیل
قصه اردو شیر مرقوم خواهد شد و آنگاه اردوان شهرزی بود و کاسی با هو از سفر میکرد مدت پادشاهی سی و یک سال بود

۵۷۲۰
جلوس اردوان
در مملکت ایران
در مملکت ایران
در مملکت ایران

جلوس حارث بن جلیله در شام پنجم هزار و مفسد و سی سال بعد از سقوط آدم بود
حارث بن جلیله بعد از پدر پادشاهی یافت و در مملکت شام کار بگام آورد و ضمیم و شریف آن اراضی از او
سلام دادند و بزرگ و کوچک حکم او را گردن نهادند و چون خبر فوت جلیله در حضرت حدین که در این وقت قیصر
روم بود معلوم شد شریف ملکی بسوی حارث فرستاد و فئود سلطنت شام بدو داد و او را در پادشاهی
استقلال بخشید چنانکه بیست و دو سال بقوت تمام در مملکت شام پادشاهی کرد

۵۷۲۰
جلوس حارث
در مملکت شام
در مملکت شام
در مملکت شام

جلوس کندی در مملکت چین پنجم هزار و مفسد و سی و یک سال بعد از سقوط آدم علیه السلام بود
کندی نام پادشاه یازدهم است از خاندان خوخن کون و این جماعت از طبقه نوزدهم سلاطین چین و خاشاکه بودند
با سکه کندی بعد از پدر لوای سلطنت افراخته در مملکت چین خداوند تاج و تکیه گشت و مردم آن اراضی را در پنجم

۵۷۲۱
جلوس کندی
در مملکت چین
در مملکت چین
در مملکت چین

حسبه دوم از کتاب اول ناسخ التواریخ

طاعت خویش باز داشت و بر یک نیمه رگستان نیز طلب یافت و اقوام تا آذربایطخ فرمان کرد مردم در زمان
آسوده ریستند و از مخالفت و خو زبزی این شستند و گندی مدت میت دود سال در کمال استقلال سلطنت
کرد و مالی همین و ختا و غن و ثبت و ما چین در ظل عدل و عظمت وجود وجودت او آرمیدند چون هنگام رحلت او
فرارسید فرزند ارجمند خود جن بون را ولایت عهدی اختیار کرده جای خود را بدو داد و پشت بدینچنان فاسد نمود
جلوس پس اتانسن پنجاه و نه مقصد و سی دسه سال بعد از بسوط آدم علیه السلام بود

عده این که شرح عاقل مرقوم شده در زمان سلطنت خود از میان بزرگان درگاه مردی شناسیده برای ولایت عهد
اختیار کرده که نام او اپتیس و برنس بود او در روزگار صدرین درگذشت و از او طفلی عمر دسال ماند که او
در سن جوان میگذشت چون او در تور و لیبیدی نبود صدرین پیش اتانسن و ترکنس اتانسن را بولیبیدی اختیار
کرده یا ایشان بیان نمک کرده که نخستین پیش اتانسن سلطنت کند پس از او مرکنس اتانسن تخت قیصری برآید چون
این هر دو زنده نماندند پادشاهی از پسر و مرکنس جوان باشد لیکن در سن جوان نیز در جوانی درگذشت لا جرم بعد از
صدرین پیش اتانسن بر سر حکومت جای کرد و بدینچه امپراطوری ارتقا جست او مردی کشتاده روی کریم
مناد بود با وجود فطری علی بسزای داشت و چون کار پادشاهی بر وی راست شد طالبان علم را با لطف و استقامت
خسرو داتی بنواخت و هر کس را مرسومی در خود مقرر داشت و شعرا را عظیم بزرگ میگردانید و اصل صنعت و حرفت
تیکت اعانت و حمایت میکرد و از کمال عظمت حکم داد که مردم دوم با سر او بندگانه از رحمت رسانند و اگر
غلامی زر خرید از مولای خود رنجی ببیند در دیوانخانه عدالت حاضر شده اظهار نظم و تقف کند و چون این معنی
معلوم گردد حکم آزادی بگیرد و در همه امور پیش را اتفاقا بقوانین و وصایای اخصطس بود با ملوک اطراف همیشه
کار بهمانکه سیراند و شکری در رعیت رساند و مبداء داشت چنانکه آپس روزگار او همیشه مردم روم و ایالتان
زمان دولت او را یاد میکردند و بدان روزگار حضرت میروند و بسا مردم ممالک خارج از روم که او از خود
و نصفت او را صفا فرمودند و رسل و رسایل بجزرت او میفرستادند و خواستار عیشند که در تخت حکومت
روم شوند و سپس ضامنند از نیروی که دسخت فراد از او در ملک سبب فساد در کار سلطنت میداشت
و اندیوار که در میان جزیره انگلند و ایرلند بسپان کرده بودند چنانکه مذکور شد سپس مرمت کرده و محکم
نمود و تا سرحد ملکیت روم باشد و اهل کاتلند که در آنجا سکون داشتند بوی شمایل کوچ دادند و اطاعت
دولت روم کردند و طول آن دیوار چهل میل بود با بجهت سپس هرگز از پی شخیر ممالک کمر بستگی و عبور در ممالک
بعیده اختیار نکردی و سفر او از دارالملکت روم بوی بیلاق بود چه او را در اراضی لنودیته از بنا های خود خانه
شاهوار بود و بانکه پس او پسر است از خویش داشت بگلم و صیت صدرین چشم از ایشان در پوشید و
مرکنس اتانسنس را ولیبیدی ساخت و دختر خود را که فاستنه نام داشت بجایزه نکاح او در آورد و منصب تربیون
که در ذیل قصه اخصطس مرقوم شده و غولفیس خود و خراین نیز مناصب بزرگ با او از زانی داشت تا بعد از
وی پادشاهی یافت و مدت سلطنت پیش در دارالملکت روم میت سه سال بود
جلوس بر بیه در ملکیت پیش پنجاه و چهل و یکسال بعد از بسوط آدم علیه السلام بود

ابن عیسی کاتب
و سکون تختاند و کرم
در تختانی متوجه
در او کورنا حله
مفتوح پیش
اتانسن کاتب
تختانی متوجه
سکون و متوجه
سکون زای فقهی
و دن متوجه
بکره سین حله
مفتوح و ای حکم
و کاف متوجه
سکون

توجه به نام
و دن سکون
مفتوح و دن سکون
تختانی متوجه
تختی است
الف و سین
و زای فقهی
دن مفتوح
مختفی

وقایع بعد از سقوط آدم تا هجرت

ربیع بن نصر برادری بن نصر بنی است که ذکر حالش در ذیل قصه جذبه الارشس نگارش یافت با بجزر بیجه بعد از آنکه روزگار دولت تیج الاصره سپری شد با استظهار احوان و انصار بر مملکت میں استیلا جست و سر برگی نشین ساخت فرود بزرگ او امر و نو آهیش را مطیع و منقاد شدند و سر در خط فرمانبرداریش نهادند چند آنکه کار سلطنت بروی استوار شده و تاقی بشاد گامی روزگار پرورد از قضا شعی خوابی بولناک دید و بخت بر سرید و چون با یاد جائه خواب بگذاشت کابنهان و منجان حضرت را طلب داشت و گفت دو شس خوابی بولناک دید و ام تخت صورت خواب را باز نمایشد انگاه زبان بقبیر کشانید ایشان عرض کردند که ما را اینچنان توانائی نباشد اگر مملکت خواهد خواب خود را باز نماید تا بقبیر آن اقدام نمایم ربیع گفت چون من با تخت در خواب دیدم باز گویم و تعبیر شود مرا با آن تعبیر طیبسان خاطر نخواهد بود انگاه مطمئن شوم با سخن شما که صورت خواب را نیز بنمایند انجاحت عرض کردند که این مسم جز از سطح و شق ساخته نشود و دو تن سر آمد کاهسان جهان بودند چنانکه عقرب فک حال ایشان مرقوم خواهد شد لاجرم ربیع کس طلب سطح و فرستاد نخستین سطح حاضر شد پس پادشاه مین روی با وی کرد و گفت ای سطح باز گوی که من چه صورت در خواب دیدم سطح گفت زانیت غمته خرچت من ظلمه فو ققت بیدین غمته فاکلت نهنگ کل ذات بجمیع یعنی در خواب دیدی که انگشتی افروخته از ظلمت بر آمد و بزین غمته افقاده خورد هر صاحب سری را ربیع گفت ای سطح سطح خطا کنی اکنون باز گوی که تاویل آن خواب بجا خواهد شد سطح گفت اعلف ما بین خرچین زین جنش نشین از شکم بخش و نیکون ما بین این این خرچش یعنی سو کند یاد بکنم هر جا نوری که در میان حره و هناه حره نبی بلال است که مردم حبشه این را رضی را فرود میگردد مالک میشوند از رضی جرش را تا این که از زمین تا عدن باشد ربیع گفت ای سطح این خبری دشت آینه بود اکنون بگوی که این دایره در زمان ما خواهد بود یا پس از روزگار ما صورت خواهد بست سطح گفت بل بعد از این کثرین سنین و سنین مضین من سنین یعنی در روزگار تو آسبی نخواهد بود بلکه از پس شصت سال یا هفتاد سال یا زیاده این ترکماز واقع خواهد شد ربیع گفت ای این فلکتر همیشه مردم حبش خواهند داشت یا سلطنت ایشان منقرض خواهد گشت سطح عرض کرد بل منقطع این و سنین من سنین هم نیکون و خیر چون منما بارین یعنی بعد از ستاد سال سلطنت حبشه منقرض میشود گشته و پراکنده میگردد ربیع گفت آیا کدام پادشاه به نیجاعت غلبه خواهد کرد سطح گفت بله از م ذبی زین بخرج علیهم من عدن قلاترک ستم احد بالیمین یعنی سپردی زین بر انقوم غلبه خواهد جست و ایشان را قلع و قمع خواهد کرد و ربیع گفت آیا اولاد ذبی زین سلطنت جاودانه در زمین خواهند داشت یا دولت ایشان نیز سپری می شود سطح عرض کرد که دولت ایشان نیز نخواهد ماند گفت کدام کس غلبه کند سطح عرض داشت داشت نبی که زخم زکی یا تیه الوخی من قبل العلی گفت این معنی از کدام خاندان خواهد بود سطح گفت زحل من زولد غالب بن فزیکون فلکات فی قوم بیانی انجرالده نری یعنی آن سپهر مردی از اولاد فدر است و تا انتهای دنیا پادشاه در دوران او خواهد بود ربیع گفت که از برای دنیا نمانی است سطح گفت بی یوم کجغ فیه الاولون و الاخرین سید فیه الحسنون و شیخی فیه السیون و بدین سخنان خبر از روز قیامت داد ربیع گفت ای سطح آیا بد آنکه مرا خبر

آنوقت که کاف
تاری یعنی خاسته
تعبیر حاجی
و در میوه
تفسیر سطح
حالی موه رادن
کلی باضادین
و کلمات الارض
کتابهای نو فانی
اراضی است که در جبهه
باشند و غیره
که در واقع این
جوش بجز در سطح
و زمین و در واقع
از جانب که در سطح
اول از زمین
و عدل و است
نقح و ال
هزاره دایه
که بکشان
خرده نبی بلال
معه در دایه

سید دوم از کتاب اول تاریخ التواریخ

وادی راست گفتار باشی در جواب عرض کرد و گفتش و گفتش این ما اتناکت به تحقیق یعنی قسم ششم و صحیح که
 آنچه گفته مقرون بهدق و صواب بود چون اینکلمات بیابان رسید خبر در و دشت را بعرض رسید رسانیدند
 ملک من فرمود تا سطح را بجای معین باز داشتند و دشت را پیش علیید تا این دو کاهن از سخنان یکدیگر گوی بنیاد
 درومی باشق کرد و گفت صورت خواب مرا باز گوی عرض کرد در آن شب عمره خرجت من غلظه تو وقت بنیاد و غلظه
 اگر فاکتت منهای ذات ششم و چون از تعبیر خواب پرسید گفت اختلف با بین اخبر بین من انبان نیزین انکلم
 السودان و السیطین علی کل غلظه السنان و لیکن ما بین این السنان و چون از زمان غلبه بجاست با جاست که
 عهد دولت است یا از پس او فغان لابل بعد از زمان هم نیستند کم منم غلظه شان و بعد نفهم آشد السوان گفت
 ای ربیع بعد از زمان دولت تو اهل سودان بدین ملکت حیره خواهند شد آنگاه مروی بزرگت شمار از راهی
 ایشان بجاست خواهد داد و انجامت را ذلیل و زبون خواهد کرد و ربیع گفت آنکس که برایشان غلبه جوید کیست شق
 گفت غلام نسی مدنی و لا تدن بخرج من عیت ذری نیزین چون از مدت پادشاهی اولاد وی نیزین سسوال کرد
 گفت یقطع برین سسوال یا قی یا قی و انعدل بین اهل البدین و انفضل بکون الملکت فی قومی الی یوم انفضل انکما
 ربیع از آثار روز قیامت پرسید قال محترمی فیه الولاده یعنی قبیله من استنما به عورات لیسع منها الاخبار و الا موا
 و لیسع فیه بین التماس لیس انکما بکون فیه لیس القوی و الخیرات ربیع گفت ای شق آیا راست گفتی این سخنان
 قال ای ذری السمار و الارض و ما بینها من رزق و خض ان ما اتناکت به تحقیق ما فیه انقض چون این سخنان
 پایان رفت و ربیع سخنان سطح و شق را موافق بافت نبوت و رسالت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله
 و باز پرس روز جزایمان آورد و از سیم آنکه اهل عیش بدست مردم حشبه اسیر و دستگیر شود زن و فرزند آن
 از زمین کوچ داد و نبوی عراق عرب فرستاد و نامه بجهت اردوان که در آن وقت ملک ایران بود
 و از وی درخواست نمود که ایشان را در بدهی شایسته ساکن فرماید پادشاه ایران حکم داد تا ایشان را در
 فرود آوردند و حکومت حیره در آن وقت از قبل اردوان با هم چون عدی مغوش بود که جسم برادر زاده بود
 بود لاجرم عمر و فرزندان برادر را سبک داشت و در تربیت ایشان مساعی جمیده معمول داشت و در
 سلطنت ربیع بن نصر در ملکت بین دو سال بود

۹۸
 گفتش و گفتش
 که از تعبیر خواب
 غنا و خلعت غایب بود
 گفتش و گفتش
 که در آن وقت
 که از تعبیر خواب
 که از تعبیر خواب
 که از تعبیر خواب
 که از تعبیر خواب
 که از تعبیر خواب
 که از تعبیر خواب
 که از تعبیر خواب
 که از تعبیر خواب
 که از تعبیر خواب

ظهور سطح و شق پنجاه و دو مفسد چهل و دو سال بعد از سبوح آدم علیه السلام بود
 ربیع بن ربیع بن مسعود بن مازن بن ذنب بن عدی بن مازن بن عثمان و سوالار و نسب از در این پیش
 مرقوم داشته ایم با بجز ربیع جدی بود بر پشت افتاده و از برای او سرگردون نبود و جوارح به اشت بلکه
 صورت او در سینه او واقع بود و قدرت بر جلوس نداشت مگر گاهی که غضب شدید بروی مستولی میشد
 و ابد استادن نتوانست و از انیردی که همیشه مانند سطحی از گوشت بر خفا افتاده بود سطح لقب یافت و
 پیوسته در ارض جابیه سکون داشت و چون ملوک خواستندی از وی خبر گرفتندی او را در جامه پشمی
 مجلس حاضر میاخذند و چون مشک جنش میدادند تا غلبه یافته بجواب و سوال اقدام میفرمود و از اخبار رانید
 انگلی میداد و دیر خال شق است و مو شق بن صعب بن لشکر بن رسم بن فرک بن قمر بن عفر بن انار بن راش بن

وقایع بعد از سقوط آدم علیه السلام تا هجرت

کیان بن عمرو بن العوث بن ثابت بن لکت بن زید بن کلان بن سبا و شق زانیروی این نام یافت که یکشنبه
ادعی بود چه او را یکپا و یک دست و یک چشم نبود و این هر دو در یک ساعت متولد شدند و هم در آن ساعت طریقه انجیر
که قصه او در ذیل خرابی سبا بسیل عم مرقوم شد ایشان از آن است دآب دهان خود را در دهان ایشان افکند
و گفت این کهها نشب بدو چه کمال ارتقا نمودن و این دو سپردن کهمانت قایم مقام و نایب مناب خندان بکنند
جان بداد و این دو تن در فن کهمانت بدرجه کمال ارتقا نمودند و بعضی از کلمات ایشان را بر ظهور سپهر آخر زمان
صلی الله علیه و آله داشت در ذیل قصه ربیع بن نضر مرقوم داشتیم اکنون از کلمات سطح که سببی بر ظهور قائم
آل محمد است بر مینگاریم معلوم باد که روزی داود بن کزول کس است که در میان غنا کرد و بسبب حسن صورت
این لقب یافت چه نام او علس بن طارث است و از قبیله حمیر باشد مع القصة سطح را طلب داشت
تا از زمان آینه خبر گیری و قبل از رسیدن سطح چندین بار از زار بهران نام او بر گرفت و در تحت قدم
خود پنهان فرمود و خواست تا قبل از حکم و کهانت او را از موده کند و چون سطح در آمد ربیع گفت ای سطح
گو تا چه از بهر تو منقذ ام سطح عرض کرد حلفت بانیت و انکرم و انما الاصلم و الفیل و اذا ظلم و انضج و اذا
تسوم و کسل فتنج و انکم لثقات و بنا را بن النمل و القدم ربیع از گفتار روی در عجب رفت و گفت این علم
از کجا امونتی سطح گفت من قبل فقی بل حیحی بنیر سبی انی تزلت یعنی از بر آدم که یکی از جن باشد و هر جا
من فرود میوم او تیر با من است این بخت و انگاه این کلمات را فرمود که خبر از ظهور قائم آل محمد صلی الله علیه
و آله و ده فقال سطح اذا غارت الاخيار و غارت الاشرار و کذب بالا قدر و حمل النمل بالاول و کار و حشمت انصاف
لجامل الا و زار و قطعت الارحام و ظلمت الطعام مستحلی الحرام فی حرمة الاسلام و اختلقت الکلیة و خفرت الذیة
و قلت حرمة و ذلک عند طلوع الکوکب الذی یخرج العرب و ذلک عند انقراض الامطار و عجب
الا نهار و تحت لفظ الاخصار و تلو الا سعار فی جمع الا قطار ثم یقبل البرز بارویات الضمیر علی البرز و این
حتی نیز جو مبصر فخرج رجل من ولد صحیح فبدل الریایات السود بانهم قسح الحرات و نزل الناس بالیه انما خلقوا
و هو صاحب نهب الکوز و رب بیضا الساق کسوفه علی الطرق مرده فی بها اخیل فحوقه قد قتل زوجها و کفرها
و استحل فرجا فبدا یظن ابن ابی المهدی و ذلک اذا قتل المظلوم یرب و ابن عیبه فی الحرام
و ظهر الحق و اقی الوسی فبدا یقتل المشونم بجمیع المظلوم فطاهی الزوم یقتل القروم فبدا یکتف کوف
اذا جاء الرخوف و صف الصفوف ثم یخرج ملک من الیمن من صنعاء و عدل انیس کالظن استخسین او
حسن فبدا یسب بخروجه عمر الفتن فمناک یظن الله فبدا یسب کتیا و اذ یاتسبیا و سبیه علویا یفرج ان سس
اذا اتا سس من الله الذی یهائم فکتف بوزة الظلمة و یضرب السخ لبه الخیار و یفرق
الا موان فی الناس یا سوا و یبذ السیف فالیفک الدمار و یعیس الناس فی البیتر و النار و
یقتل مائة عدله عین الله من القدر و یبذ السخ علی اهل القرى و یکتفی الناس الضیافة و القرى و یرفع
یعدله العوائد و المعی کانه کان عمارا و انما فیلا الارض صلا و قسطا و الا یام حیا و هو علم لسانه
بلا اقره و این جمله بی زیاده و نقصان کلام سطح است خلاصه معنی آن نیست که فرماید چون اندک

مکذبات
مجان
تقصیر
سج
نما
سوی
در
و
نظیر
من
عده

جلد دوم از کتاب بیان تاریخ انوار

شوند بخوار و عریان کنند و مردم طغ از حاکم فرمایند و حلال از حرام نشناسند و با سحر بیان عهد
پایند نگاه ستاره و دوزخ باریک و قبايل عرب ترسان و هزارسان باشند در انوقت سحاب از سنان
باز آید و آنها را جریان نماید و بالای قطره غلظت پس جماعتی از مردم بر خروج کنند و بر آب سحر
زین بشند و عظمای زرد بر پای کنند و مصره فرو گیرند نگاه از اولاد صخر مردی باشد که نبوی کوزه چنان
ناخن کند و آن اراضی را سحر فرود مرد از آب کشند و از آب پستانها سیاه و زرد و خشن را در کثرت
در بند است شکر بان دهد در آن سنگام قائم آل محمد صلی الله علیه و آله ظاهر شود و از پس او مردی
بزرگوار در مدینه شهید شود و سپهر عم او در که تقبل آید و این در ماه ربیع الاول باشد و از پس انوقت
بندگان مردم مقتول شوند و کوفی نیز واقع گردد نگاه ملک زمین باوید آید که نام او حسین حسین
باشد و از خروج او فتنهای بر خاسته فرود نشیند و در آن سنگام دولت صاحب الزمان صلوات الله
علیه جهان را فرو گیرد و خواری بران رسد و آنها بر مردم بالتویه قسمت شود و قبایل در طرب و راحت
در آید و با اسم مهربان و دوست باشند و یکدیگر را میمان کنند و کار همه بعد از نصفست رو
و این علامت حیات باشد با بجهل سطح چنانکه با شق در یکجا متولد شدند اسم در یکجا متولد
جهان گشتند و جدایشان را در زمین حجه مدفون ساختند و بدت زندگانی

ایشان در انجهان ششصد سال بود

ظهور شاه دوسیسوس حکیم چهاردهم و مفصل و چهل و دو سال بعد از سقوط آدم علیه السلام بود
شاه دوسیسوس از جمله حکای بزرگوار است و او را بر سنون حکمت قدرت بسیار است خاصه در علم هندسه دریا
که سر آمد انبای عهد خود بوده و کسب این فضایل بیشتر از کلمات تقلیدس و محضی فرموده و در این فن شایسته
او را مصنوعات نیکو و دلپذیر است چنانکه طالبان علم را سود تواند بود از جمله کتاب معتبره متوسطه
در مباحثه محیطی و اقلیدس است که اگر نام دارد تاکنون در میان طالبان علم متداول است

۵۷۴۲
شاه دوسیسوس
تاریخ انوار
در این عهد
در این عهد
در این عهد

جلوس مرشد بن عبد کلال در مملکت بین چهاردهم و مفصل و چهل و سه سال بعد از سقوط آدم بود
مرشد بن عبد کلال برادر ماری تیج اصغر است و او بعد از ربیع بن نصر بر کرسی سلطنت بر آمد و بر مملکت بین
استیلا یافت خرد و بزرگ سر در بقعه طاعتش نهادند و او را مراد و نوامیش را مطیع و منقاد آیدند و او در سال سی و پنجم
سلطنت خویش خوابی بولناک دید و سخت بر سید چون پیدار شدند خواب را فراموش کرد و کا بنان
عرب را فرا هم نموده خواست تا صورت خواب را باز نماید و تعبیر کنند بحکمت را این قوت نبود عاقبت الامر
ظنیر که زنی کاهنه بود صورت خواب او را باز نمود و تعبیر آنکه دلالت بر ظهور قائم الانبیاء صلی الله علیه و آله داشت
بحکمت چنانکه تفصیل آن در ذیل قصه ظنیر مرقوم خواهد افتاد و مدت سلطنت مرشد در مملکت بین چهل سال تمام بود

۵۷۴۲
تاریخ انوار
مرشد بن عبد کلال
در این عهد
در این عهد
در این عهد

جلوس مندر الاکبر در شانم چهاردهم و مفصل و چهل و نه سال بعد از سقوط آدم بود
مندر الاکبر سپهر حارث است که شرح حالش مذکور شد و بیست و نه روز در مملکت شام را بست اقسام بر افراخت
و بعد از سلطنت از قاجت تخت سولی چند با شمشیر لاقی بدگاه پیش اناتس که در انوقت امیر اطوار رزم

۵۷۴۶
مندر الاکبر
در این عهد
در این عهد
در این عهد

وفایع بعد از سقوط آدم تا هجرت

ایتالیا بود و فرستاد و از دشور پادشاهی شام گرفت و مدت سه سال در کمال استقلال حکمرانی کرد چندانکه
زندگانی داشت خراج شام بدرگاه قیصر انقاد میفرمود

۵۷۵۰
جلوس باسیلوس
بسیار از حکام
راضی بهین بود
و باقی حکامی بود
و بعضی همکام

جلوس باسیلوس حکیم پنجم در وقت پند و نسیب سال بعد از سقوط آدم بود
بسیار از حکام برون است و در از فنون فضایل بجزه و انی بود در کمال زهد و تقوی میریسته و از انجا
اوست که فرماید چنانکه علاج بوزیدن بر باد کشتی خویش را زنده مرد عاقل باید که نفس خود از بجز خاطر
که ساختن کرد و بسیار دو گوید همه اشیا را شناسد و افضل آنرا جستیار کند و گوید نفس را در دنیا خوب و
و غیر مازگرمی دارد و گوید از غرق شدن کشتی آن زمان اندیشه کن که خوش میروود و گوید از حال بزرگان غیب
دارم که اگر غلامی را بنوعی از علوم و صناعت ستایش کند یا کسی را که بر انواع خوش فضیلتی وارد بر
ایشان عرضه کنند بهای کران بخرند و اگر از مردم آزاده که فنون فضایل را بسته باشد برایشان بگذرد
بسیار التفات فرماید و گوید چنانکه امراض بدنی را طبیب عاقل تواند چاره کرد و علل نفس را مرشدی که
معالجه نفس بسیار کرده باشد تواند قلع فرمود و گوید هر که را در حق تو ظن خیر باشد ظن او را یقین رسان و هر که تو را
بخرمشناخت کرد وضع است و اگر شریف با او احسان کن و گوید بر جمع اموال حریص مباش و از طعام حرام
گفته که روزگار چندانکه کسبهای شمار از مال بگذرد و لهای شمار از ایمان نمی کرد و گوید هیچ حسرت
بفرق نعمتی بزرگتر از حسرت نعمتی که در حق خویش بی مروت مبذول افتد نتواند بود و گوید مرا و مردمان
از خدمت ملوک بفر حصول ذکر جمیل و اجر جزیل بخواهد بود

جلوس نعمان بن عارث در شام پنجم هزار و هفتصد و پنجاه و دو سال بعد از سقوط آدم بود
نعمان بن عارث چون روزگار برادرش سپهری شد تحت سلطنت برآمد و ملکت شام را تحت فرمان
مردی نیک خصال و پسندیده فعال بود و خراج ملکت شام را بقانون برادر بجزرت پس از آن شمس که در این وقت
در مملکت روم و ایتالیا پادشاهی داشت انقاد میفرمود و فرمان قیصر حکمرانی میکرد و مدت
سلطنت او در شام پانزده سال و شش ماه بود

جلوس خن بون در مملکت چین پنجم هزار و هفتصد و پنجاه و دو سال بعد از سقوط آدم بود
خن بون نام پادشاه و وازد هم است از خاندان کون و او بعد از پدر بی محنت و رنج صاحب تاج و کج آمد
و مملکت چین و ماچین و تبت و ختارا مستخر فرغان و عقال پدر از هر جای طلب کرده با لطف و اشتیاق
کلی رسید و از فرمود و بر سر عمل بجاشت اما بسنوز کار بجام نکرده بود که فرمایش بر رسید و آنچه از
و داع گفت و مدت سلطنت او شش ماه بود

جلوس شنیدی در مملکت چین پنجم هزار و هفتصد و پنجاه و دو سال بعد از سقوط آدم بود
شنیدی نام پادشاه سیرد هم است از اولاد خون کون که بعد از پدر در کرسی مملکت جای کرد و در ارضی چین
پادشاهی یافت و او مردی نرم خوی و کم آزار بود از انبیر مردی کار و ولایت را کفایت نداشت
در روزگار دولت او در شیر که گشتن طبقه مساسانیان است از ملوک عم چنانکه مذکور خواهد شد در مملکت ایران

جلد دوم از کتاب اول ناسخ التواریخ

۱۰۲ پادشاهی یافت و چون در سلطنت با قوت شد سپاهی ساز داد و عزم تخییر ممالک بعید فرمود و چون شنید
تخییر یافت و نیروی آن نداشت که با پادشاه ایران مصاف دهد ناچار از در فراغت و مسکنت بیرون شد پیش
لاقی انفا حضرت او داشت اینمینی نیز برضعت او میفرود لا جرم بیکان طمع در مملکت استند و بکرم نام یکی از
امرای درگاه بود دل با او بد کرد و خواست تا تحت و تاج از او بگیرد و جمعی را بیاری خود طلب کرده بر پادشاه
بشوریه کشید بی با سپهسالار خود که سوختگان نام داشت در ساخت و بر بکرم خلبه بسته او را از میان بر
داشت از پس او روزگاری سوختگان از در صدق و صفا با شنیدی قدم زد و در نهانی با صنادید لشکر تو را
سپاه متفق شد و ناکاه بر شنیدی بشورید او را از پادشاهی طمع نمود و خود بر سر برکت شنیدی با فاختون خود
از دارالملک بکین بیرون شده کوشه عزت اختیار کرد و روز و یه زحمول همی زبیت اما چون کار سلطنت بر
سوختگان راست شد آقا زبور و اعتداف نهاد و چند که مردم شکسته خاطر شدند و عاقبت الامر شکر می
رحمت در قتل او بکیت کشند و ناکاه از در عصیان و طغیان بیرون شده اطراف خانه او را فرو گرفتند و بسیاری
در آمد تنش را با نیخ پاره پاره ساختند و چند نفر دود به این مرده شنیدی می بردند چون او این خبر شنید
با فاختونش چندان بخت بدید که در آن شادی هر دو ببردند و سلطنت از خاندان خوین گوی انقضای یافت
و بعد از آن انجاعت که غوغا طلب بودند پادشاهی یافتند چنانکه در جای مذکور خواهد شد

بکرم نام یکی از
امرای درگاه بود
دل با او بد کرد
و خواست تا تحت
و تاج از او بگیرد
و جمعی را بیاری
خود طلب کرده
بر پادشاه
بشوریه کشید
بی با سپهسالار
خود که سوختگان
نام داشت در
ساخت و بر بکرم
خلبه بسته او را
از میان برداشت
از پس او روزگاری
سوختگان از در
صدق و صفا با
شنیدی قدم زد
و در نهانی با
صنادید لشکر تو
را سپاه متفق
شد و ناکاه بر
شنیدی بشورید
او را از پادشاهی
طمع نمود و خود
بر سر برکت
شنیدی با فاختون
خود از دارالملک
بکین بیرون شده
کوشه عزت
اختیار کرد و
روز و یه زحمول
همی زبیت اما
چون کار سلطنت
بر سوختگان
راست شد آقا
زبور و اعتداف
نهاد و چند که
مردم شکسته
خاطر شدند و
عاقبت الامر
شکر می رحمت
در قتل او
بکیت کشند و
ناکاه از در
عصیان و طغیان
بیرون شده
اطراف خانه
او را فرو
گرفتند و
بسیاری در
آمد تنش را
با نیخ پاره
پاره ساختند
و چند نفر
دود به این
مرده شنیدی
می بردند
چون او این
خبر شنید
با فاختونش
چندان بخت
بدید که در
آن شادی هر
دو ببردند
و سلطنت از
خاندان خوین
گوی انقضای
یافت و بعد
از آن انجاعت
که غوغا طلب
بودند پادشاهی
یافتند چنانکه
در جای مذکور
خواهد شد

۵۷۵۶ ظهور نادر حکیم نخبه زار و مقصد و پنجاه شش سال بعد از نبوط آدم بود

نادر حکیم نادر از کار بر حکای مصراست و ادب پرست در شهر اسکندریه سکون داشتی و طالبان علوم را با ناضات
فرسند فرمودی و بیشتر از فنون علوم بپند و تعلیم آن مایل بود و کتاب مدخل مجسطی و کتاب عمل اصطیلا
و کتاب جداول زیح بظلمت که معروف است بقانون علم المیر و کتاب عمل بذات الحلق از مصنفات است
و کتاب او در مورد دیگر اراضی جهان با مکانی تمام است

نادر حکیم
نادر از کار
بر حکای مصراست
و ادب پرست
در شهر
اسکندریه
سکون داشتی
و طالبان
علوم را
با ناضات
فرسند
فرمودی
و بیشتر
از فنون
علوم
بپند و
تعلیم
آن مایل
بود و
کتاب
مدخل
مجسطی
و کتاب
عمل
اصطیلا
و کتاب
جداول
زیح
بظلمت
که
معروف
است
بقانون
علم
المیر
و کتاب
عمل
بذات
الحلق
از
مصنفات
است
و کتاب
او در
مورد
دیگر
اراضی
جهان
با مکانی
تمام
است

جلوس مرکز اتاننسن در مملکت اتیالیان نخبه زار و مقصد و پنجاه شش سال بعد از نبوط آدم بود
مرکز اتاننسن بعد از مرکز پین اتاننسن حکم ولایت عهد تخت قیصری برآمد و در درجه امیر اطوری یافت و سبب
و بعدی او و قصه پس اتاننسن مرقوم اقتاد با بجز مرکز اتاننسن پادشاهی با فضل و هنر بود و در تحصیل علوم
روزگاری برنج برده کتابی در روز رزم و امور سرکار گاه نوشت و با آنکه سلطنت کینه جهان داشت او را شاکرد
بود که همه روز برای تحصیل علوم در حضرت او زانو میزدند و بسره میر و مذکتاب روزنامه دولت او در
یورپ از معظم کتب فلسفیان محسوب شود از برای امور معاش نیک بکار باشد مع القصد چون کار پادشاهی
بر او استوار گشت حکم داد تا عقبان پین اتاننسن چون علایمان و اسیران از مولای خود ظلم
بیستند بدیوانخانه عدالت شده صورت حال خویش را کشف دارند و حکم آزادی بکسیند
و نیز اسچنان شرط بود که تا چهار ریش از اولاد ایشان کس بخدمت دولت منصوب نشود در روزگار دولت
او مردم آسوده زیستند و مرکز با ملوک اطراف و مرحداران دول خارج همیشه کار بر وفق و مدار کرد
و حسب از مصفا که دهنه سخن میزند و مرکز در حضرت او عیبانی و زبیده بود و چون آنکه ممکن بود

وقایع بعد از سقوط آدم غنا بخت

به ست احسان روی اول او را با خود میکرد و در انیمغی چندان استقام داشت که او کیشش که از جانب قیصر یکی از سرداران مملکت مشرقی روم و اراضی سراین بود با مرکس ساز مخالفت طراز کرد و سر از صیبر عاقت بیرون نمود و هم روزی چند بزرگداشت که مرکس او را مان نداده و داع جهان گفت چون این خبر بر مرکس رسید بر فوت او در پنج خورد و گفت افسوس که ادیس چندان زنده مانده که من یکی از اکفاره و اشباه او را که کنایه بزرگ کرده باشد بفضل و احسان مطیع کنم و آن سبب امید واری و اطمینان ادیس کرده و چند آنکه او را من بود از جنگ جستن دستیزه کردن کنار و محبت با اینکه در کار جنگ نیک توانا بود چنانکه مردم هرمن با او از درشتن جونی بیرون شدند و عمال او را از اراضی خود خلع کردند مرکس شکر بر آورد و با ایشان چندین مصافه و او هشت سال متوالی کنار رودخانه نیوب را لشکرگاه ساخت و پای استوار کرد چنانکه از شدت سرما مزاج او ضعیف گشت و بیسج روی بر تافت تا کار انملاکت را بنظام آورد و با انیمه کفایت و درایت درختی از امور او را تحقیقی ژرف بود چنانکه صبح او فاستنه دختر پس که هم در ذیل قصه پس مذکور شد صورتی زیبا و جمالی دلکش داشت و چون مرکس مردی حکیم بود و اختلاطش با زمان کمتر بود از این روی فاستنه مردی جوانی خوش اندام به ست می آورد و از و کام بر لیک گرفت و دوستان خود را در حضرت قیصر تقرب میداد و خواستار میشد تا پادشاه ایشان را بدرجات بلند ارتقا میداد و از این روی افعال آن زن به کار بهر نام یافت و مردم را کمان افتاد که قیصر از افعال او آگاه است و بان از این دانست ندارد اما کار چنان بر مرکس مشتبّه بود که حکم داد تا صاحب دیوان فاستنه را یکی از خدایا شمرند لا جرم تمثال او را در محابد و جنب تمثال جنو که بعقیده ایشان خدای محدد و نکاح است نهادند همچنان در پهلوئی تمثال و نس که خدای عشق و عقل و مناکحت است و در پهلوئی تمثال میرث که خدای زراعت است نصب میکردند و پرستش مینمودند و زن و مرد روم و ایتالیا و هر همسم که نذری داشتند آنمال را برداشته بمعبده فاستنه می آوردند و در پیش او محراب معبد مینهادند و زفاف او را با مرکس برای اسعاف مرام بخاطر میآوردند و مرکس نیز روز عروسی فاستنه را عیدی نهاده بود و مدت هشت سال به نیکو رزق کار برد و چون از این جهان بدر شد سبب حسن سلوک او مردم روم تمثال او را کاهی از سنسکت و کاهی از رزمیکر و ند و در میان خدایان خود نگاه داشته پرستش مینمودند و تا مدت سال بعد از وی این قاعده برقرار بود که کس بود که درخت ناک را بشهر روم آورد و عرس کرد فرمود و خوشرو و جل که شرح حال هر دو تن مرقوم شد در زمان او سنوز زنده بودند و مر سوم از مرکس میگرفتند

۱۰۳۰
 ستمگاه حده
 ریب ستمگاه حده
 مفتح دال ستمگاه حده
 مفتح دال ستمگاه حده
 زلف مفتح دال ستمگاه حده
 که در مفتح دال ستمگاه حده
 بیخنده با فادان
 در ستمگاه حده
 فو قانادون ای مفتح
 قد و صبر که زان
 مفتح دال ستمگاه حده
 و نس با او که ستمگاه حده
 مفتح دال ستمگاه حده
 ستمگاه حده
 رای مفتح دال ستمگاه حده
 مفتح دال ستمگاه حده

۵۷۶۱ جلوس اردشیر در مملکت ایران پنجمین بار و مقصد شصت و یکسال بعد از سقوط آدم بود
 طبقه چهارم از سلاطین عجم را ساسانیان کونید از این روی که اینجاعت نسب ساسان بن بهمن میرساند و ساسان نیز چون طریق نفر و تجرب پیش گرفت و راه فقر بهی رفت این نام یافت چه ساسان مغبی کد باشد و هم اینجاعت را اکاسره کوسند و این نام بدان یافتند که نوشیروان عادل کسری لقب داشت فرزند او برای اختساب با وی هر یکسای لقب با خود مینهادند چون روز کاری بر این گذشت جمیع ساسانیان را اکاسره گفتند چه اکاسره جمیع کسری و مفتح کاف و سکون سین و رای مفتح و الف مقصور معرب خسرو است و مغبی

جسده دوم از کتاب اول ناسخ التواریخ

۱۰۶۰ واسع الملك باشد و کسری بکسر کاف و سکون سین مملعه درای بی نقطه کسور و یای تحتانی مجهول در لغت عم
 هر یک از این سلاطین را که نید و این گروه مدت چهار صد و هشتاد و پنج سال سلطنت کردند و سی و دو تن باشند
 ایشان از دیشیر بن بابک بن ساسان الاصفه بن بابک بن ساسان بن ده افریدون بن مهران بن ساسان بن
 بن اسفند یار است و لفظ اردشیر یعنی ششم شیر است چاره و فتح سمره و سکون رای بی نقطه یعنی ششم باشد اکنون بر سر
 رویم معلوم باد که ساسان الاصفه جد اردشیر مردی دلاور بود چنانکه میگویند باسفا و هشتاد و دو نفر از مودعی چهره
 ادی وی دختر امیر لشکره فارس را بزنی گرفت و نام آن دختر هست بود و امیر لشکره نسبت لفظی با زرتشتیان
 میرسانید و انطایفه از دلاورا و اخا و طوک طوائف بودند و در قریه جرمین سکون میفرمودند و آن در ارض رو
 قریب شهر اصطر واقع بود با بچه ساسان از دست سپری آورد و او را بابک نام نهاد اما چون بابک از آن
 بناد مودی در از بر سر رسته داشت هست چون فرزند را بدانگونه دید گفت این سرور در جهان کاری خواهد بود
 و چون بابک بچه شد و بلوغ رسید سخت بانیه و دلاور گشت و چون پدرش ساسان و داع جهان گفت وی در
 حضرت ملک اصطر شناخته آمد و از قبل او خدمت نشناخته کرد و در دیده و قتیله خویش فرما گذار گشت در این وقت
 او را با بجان نیز گفتند که یعنی امیر بابک باشد و او را فرزند آن بود و نخستین سپهر خود را را شا پور نام نهاد و از پس او
 که از منته نام داشت بزنی آورد و از وی نیز سپهری متولد گشت و در میان کودکی آثار جلالت و شهامت
 از ناصیه حالش مشاهده میشد لاجرم بابک او را اردشیر نام او و سخت با او مهربان بود و کسی او را تربیت کرد تا
 سال گشت در این وقت حکومت دارا بجز در از جانب ملک اصطر تیری داشت و تیری مردی ضعیف بود پس
 بابک از ملک اصطر خواستار شد که اردشیر را در خدمت خود از ملازمان حضرت شمارد و او را بدست تیری پسر
 ناآموز کاری کند و چون روز کار تیری نهایت شود حکومت ارض دارا بجز در مراد دیشیر را باشد ملک اصطر مسو
 بابک را با جاست مقرون داشت و بر این سخن در نزد بزرگان اصطر سخن نوشت و اردشیر را نیز تیری فرستاد
 و روزی چند بر نیاید که تیری از جهان رخت بدر برد و اردشیر بر حسب پیمان در جای او نماند فرمان گشت و
 چون روزی چند گذشت و در آن فرما که آری اندک نیرو گرفت اندیشه پادشاهی در نهاد او خورشید نمود و خواست
 تا همی که فدای جهان گردد بفرمود تا ساعت میلاد و طلوع وقت تلاش معین کرده بجهنم سپردند و ایشان چون در آن
 نگرستند و سلاح بر انداختند چنان معلوم شود که پشتر از ارضی این جهان بدست تو سخر کرد و اردشیر این
 سخن شاد خاطر گشت و در اعداد سپاه و اندوختن زر و سیم مشغول گشت و هم در آن ایام شبی در خواب
 دید که فرشته فدای از آسمان فرود شد و با او خطاب کرد که آماده باش خدای ملک زمین با تو خطاب
 خواهد کرد و اردشیر چون از خواب بر آمد سخت دل قوی کرد و در آن اندیشه که داشت نیروی فراوان
 یافت و مردم خویش را فراهم کرده سار و سلاح جنگ بداد و نخستین از دارا بجز و مودی نیز لشکر
 براند و عالم تبریز را بجزارستینز و آویز گشت و آن بلده را مسخر کرده هر روز مال که یافت برگرفت و بر دست
 سپاه کثرت چشم میفرود و نامه بفرستید پدر خود بابک فرستاد و او را از این نصرت اگهی داد و
 صواب است که پدر من بابک نیز آسوده نشیند و اکنون که دولت روی با ما دارد پشت با بخت نکنند

مست با سیرم
 و سن مملعه و یای تحتانی
 باز زرتشتیان با یای اصفه
 الف و زای مودعی
 و یای مودعی و زای مودعی
 و نوا قند و الف و نون
 از تیره با بجز درای مودعی
 میمون با یای مودعی
 تیری با یای مودعی
 تختا درای مودعی
 و کبیر

وقایع بعد از سقوط آدم عم تا هجرت

و اگر تواند لشکری فراهم کرده و ملکات صغیر را از میان بگیرد و سخنان اردشیر پسند خاطر با بکت افتاد و احوال و نظرها
 خود را از هر سوئی طلب کرد و ناکاه بر ملکات صغیر بشوید و نیرجمت بر او چیره شد و او را با تیغ بکزد از اندوه شهر صغیر
 فرو گرفت و روزی چند حکم سبی را اندازد روزگارش بکمران رسید و درخت بسزای دیگر کشید بعد از مرگ با بکت پسر
 که بزرگتر پسران او بود جای پدر گرفت و در شهر صغیر تاج ملکی بر سر نهاد و نامه بارشیر کرده او را بحضرت طلبید از
 چون صورت حال را باز دانست گفت من کار مملکت را از بهر شاه پور راست نکرده ام و اینهمه رنج برای او نبردوام و
 فرستاده او را ذلیل و زبون ساخته از پیش براند چون انجیر بشا پور رسید در خشم شد و گفت اردشیر را که براند
 که حکمت نرسد که با من مسری جوید یا برتری طلبد و حکم داد تا لشکر با فریاد هم شدند و برادران خود را برداشته
 و با لشکر فراوان از صغیر خیمه بیرون زد تا با اردشیر مصاف جوید از آن سوی اردشیر نیز با لشکر خود نیوی
 او تا ختن کرد و تا چون پسران با بکت اردشیر از شاه پور بیشتر دوست میداشتند جانب شاه پور را فرود گذاشتند
 و او را بیک ناکاه گرفته بند بر نهادند و بنزد اردشیر فرستادند پس او بی مانعی بشهر صغیر درآمد و در تخت
 بنشست و تاج بر نهاد و سام بن ضعیف را که خاطر با فرستاد نهادی با کیاست داشت بوزارت
 خویش برگماشت و زمام عمل و عهده امور جمهور را بکف کفایت او گذاشت و مردی که او را نام وینا میدند
 و از صنایع علمای عصر بودند سر بود تا موبد موبدان باشد و کار سلطنت را در ملک فارس نظام کرد
 در این وقت برادران اردشیر چون سر یک در سلطنت وی بجز بزرگ میطلبیدند این با قانون مملداری را
 نمیشد از وی برنجیدند و در همان بابی از صنایع سپاه متفق شدند که روزگار اردشیر را تهنه سازند اردشیر
 از این معنی آگهی یافت و فرمود تا برادرانش را حاضر کرده با شمشیر مکافات دادند از پس این واقعه مردم را
 بجز و سر جویان بر آوردند و از طریق طاعت بیرون شدند اردشیر با لشکر بر سر ایشان تاختن کرد و بران جانت
 چیره شد تیغ در ایشان نهاد و جمعی شمشیر را بقتل آورد تا این از برای دیگران پسندی باشد و یکی از رجال
 خویش را در ارض دارا بجز و منصوب فرمود و با صغیر مراجعت کرد و از چندین عزم او فرعی عظیم در ظاهر
 ایالی فارس راه کرد و دیگر کس را آن قوت نماند که طریق مخالفت سپرد لاجرم کار فارس منتق شد و اردشیر
 دل از آن فارغ ساخت و اهدا سپاه کرده عزم تخریب کرمان را نصیم داده فرمانگذا کرد که کرمان در این هنگام
 پاش بود که نسب با بلوک طوایف داشت چون خبر اردشیر را بشنید کار لشکر را راسته کرد و از کرمان
 با استقبال جنگ بیرون شد و از آن سوی اردشیر در رسید هر دو لشکر در برابر هم صف راست کرده
 جنگ در انداختند روزی بزرگ پیش آمد و خلقی با نبوکشته شد اردشیر چون چنان دید خود اسب بید
 انداخت و رزم همی داد و چندان مردانه بکوشید که لشکر پاش را شکست داد و دنبال ایشان تاختن
 کرد تا پاش نیز گرفتار گشت اردشیر فرمود او را در زندان کردند و چون کرمان را مستخر کرده و بنظم
 منتق بداشت ایشان آورد پس از کرمان کوچ داده بواحل و بندرهای فارس عبور نمود و ملک
 سواحل را بگرفت و از خود امیری در آن اراضی نصب نمود و یکی از سرداران فارس که واسون نام
 داشت هم لشکری راست کرده با اردشیر نبرد از او و چندین مصاف داد عاقبت او را مر روزی اردشیر

تا با بکت
 و سپهر در آن

واسون از اول
 و سپهر در آن
 روزی

جسد دوم از کتاب اول تاریخ التواریخ

۱۶ خود سب برانگیخت و با واسون در آن وقت یعنی بر او زد که سرش را با یک دست از تن جدا کرده و از سپاهش پیا
 کس بگشت و دست از آرایش آنچنگ نداشتند بود که خبر بد دادند که در شهر جوهر بهرک فرما که از است و سر
 سلطنت فرد نزار دو او را در ضمیر است که اعدا سپاه کرده بخت در آید از دشمن بخت نام سپه و او
 طلب داشت و گفت چون به حضرت شتابی و طریق خدمت سپری هم حکومت شهر جوهر از تو در بی تو
 داشت بهرک بین سخنان واقعی نهاد و سر از طاعت پیرون کرد تا جایار و شیر با مردان شمشیر زن بسوی او
 ترکتا ز کرد بهرک نیز بخت در آمد اول جمله شکر بهرک بگشت و او بدست سپاه میان از دشمن گرفتار
 شده مقتول گشت از دشمن آن را ضی را جانی نماند یافتند با حصار است که به در غارت میاید بود
 آن جمله آبادانی در ساحل بحیره و گمش بود در آن وقت بعضی از شیر رسانیدند که آن زمان که اسکندر پسر
 مملکت استیلا حبت در وسط این بحیره شهری عظیم بود که دیوارهای عظیم از هر سوی بود که دیوارهای
 رصین و روح استوار داشت چند که اسکندر در فتح آن قلعه سعی نمود مفید نبود تا جرم که او تا دیوارهای عظیم را
 از سر نای بگردانیدند و بجانب آن شهر راه کردند چون زمین نشد بشتیب بود آن را فرو گرفت و آن شهر را
 و این را ضی اندک در یک گشت از شیر در جواب گفت که بخت که آثار ظلم اسکندر را از ایران براندازیم
 هم این در بار از آب تنی سازیم و در پایان آن بسیار شهری که هم پس نبرد تا دور که مسافر می چسبند که در آن
 آن بحیره بود. بخت که در آنجا که آب از بحر بر شده آن زمین را خشکی با دید آمد نگاه در وسط آن در میان
 شهری فرمود که کوره از شیر بمانست و از آن شهر جوهر نام نهاد و علی بن ابی طالب بود که شریه خانه در آنجا
 مبارک مرقوم خواهد شد نام آن بلده را فیروز آباد نهاد با بجز از شیر خواست تا شهر جوهر را از آنجا
 کرد و اندک و کوشکی که در خور مکان باشد در آنجا میان کرده حصار بی اسکندر را آورد و نام آن را طبرستان
 و آتشخانه نیز راست کرد و در آنجا سیار مید در آن وقت از آن که آخرین نوک طوایف است چند که مرقوم
 شد سلطنت ایران داشت و دارالملک او مملکت سری بود. همه ساله از شهر قسطنطنیه مملکت او را به سوی
 میداد خبر با او بردند که چه آسوده نشتند از شیر سخت بزرگ شد روزی که کاری برنگذرد که از غنا
 مملکت را فرو گیرد و آن دریم شد و بخت نبوی او نام کرد که ای اره شیر سمانا تو قدر نهایش نشناختی و از آنجا
 خود بشی جستی تو پس با یک بیش نیستی پدست را افتد بود که در دستار زینت کند تو را که گفت که فرما که از
 او عطر را بجز و ملک فارس و کرمان را بکش تو را با تاج بخت بچار باشد که بجا رستی اینک از در طاعت باش و راه
 حضرت پیش گیره اگر نه نبوی فیروز که حاکم اهلواز است نامه کرده ام که بجانب فارس ترکتا ز کند و تو را که
 نند و نیز دیک من فرستد چون فرستاده اردوان این نامه بار و شیر آورد در جواب گفت که مرا این
 فدای داده و بر مکان فیروزی بچسبید هم اکنون فدای بر اردوان من بخت خواهد داد و این مملکت سر را برخواهد
 بود و من آن من خون سپر خشم خود را را میجویم که مظلوم اسکندر گشت و مملکت و دار را به من تا آنجا
 اسکندر را در ایران می نمایم این بخت و فرستاده اردوان از پیش براند و چون دانستند تا آن
 بخت خواهد افتاد یکی از مزای درگاه خود را که بر شلم نام داشت در شهر جوهر خلیفه خود کرد و لشکری نزد

طبرستان
 شهر را
 مملکت و باقی
 و الف و لام

جبلد دوم از کتاب اول تاریخ التواریخ

۱۰۸ و دیگر باره لشکر بر آورده بارض همان شد و بلده سناوند و نورد و دیگر شهرهای عراق را گرفت و در هر جا
 حاکمی از خویشین بگاشت و از آنجا راه آذربایجان پیش گرفت و آن مملکت را نیز بکلفت تحت حکومت خویش کرد
 آنجا و از راه زمی مراجعت کرده جمیع بلاد و امصار را بر اثر ابقان خون خویش با نظم گردن سپس آهنگت موصل فرمود
 و آن شهر را نیز فرود گرفت و طوایف در این وقت بعضی عرض می نمودند و برخی بیابان عرب به پنجم طایفه
 قضایح که میخواستند و گروهی شام و حجاز در فرستند با بجز اردشیر از موصل نمانده بگردن صدی فرستاد و او را بجز
 خویش خوانده و عمر و در این وقت سلطنت حیره داشت چنانکه در ذیل قصه او مرقوم شد چون نامه اردشیر بخاک
 بی توانی طریق طاعت سپرده بفرستاد و ای آمد و اظهار مسکنت نمود اردشیر مملکت حیره و جزیره و سواد را بد
 اوزانی داشت و شورایالت این اراضی بدو داده و از موصل بارض بدین آمد و نیز در آنجا شهری بنیان نمود و از یک
 کوچ داده بملکت اصطخر در آمد و باز پنجم سپاه پرداخت و بر که از این سفر کردنها بملکت شده بود کسی را بجایش
 نصب کرد و از هر که اسب و سلاحی هر شده بود در نزدی آن سیکو تری بداد و ابطال در حال بر بخشش سپرد
 فرستند ساخت پس بالشکری آراست از اصطخر خیمه پیرون زد و از راه کرمان بنوی فراسان شد و شهر طوس
 و نیشابور و مرده هرات را گرفت و خوارزم را مسخر کرد و از آنجا ببلخ در آمده در آن شهر قاضی حجت و سرهای
 دشمنان را که در مصاف جایا فراهم کرده بود ای بفراس فرستاد و حکم داد که در آنجا خانه اصطخر برود
 و هم در بلخ دیگر باره سناوندید عجم انجمنی کردند و اردشیر را در پادشاهی تخت و تهنیت فرستادند و
 و خرد بزرگ فرمان او را کردند و سناوندید آنجا اردشیر از بلخ بر آمده و دیگر باره آهنگت فارس کرد و بدین
 مملکت شده در شهر جوهر روزی چند خوش نشست با سپاهیان اندکی تن آسانی کردند پس لشکر بر آورده از شهر
 جوهر بدین شد و از آنجا آهنگت تخم بخرین کرد و در آن اراضی ملکی بود که اسطرق نام داشت چون جزیرگان
 اردشیر را اصفا فرمود در قلعه خویش محصور گشت و آن حصنی بنهایت استوار بود چنانکه اردشیر
 بر در آن حصار یکسال نشست و نتوانست چیره شد عاقبت الامر طایفی قبیله در قلعه باو دید آمد و بر مردم
 صاحب قلاع چنانکه جمعی بگروه شدند که اسطرق را با شمشیر کینفر کند و اردشیر را بشهر در آوردند چون این
 بر اسطرق معلوم گشت خود را از بانم قلعه بزیاف کند باشد که بنوی تواند که بخت سسم از آن افتادن اندک
 فرود در سسم شکست و جان بداد و حصار او بدست سپاهیان مفتوح گشت و از آن دهخته او کجی بزرگ بد
 اردشیر افتاد پس شاهنشاه ایران شاد و کام از آنجا مراجعت کرد بدین آمده سسم در آنجا شهری بنا
 و اردشیر آباد نام یافت و هم لقب سرمود در ابواز خیابان شهری کردند که بهر فرار دیشیر مشهور گشت
 و حنسر رود خانه مشرفان فرمود که از توابع شو شمرست آنجا غنیمت فارس کرده و در اراضی رام بهر فرمود
 شود و آن بلده را نیز سردی بنیان فرمود و از آنجا که شته با اصطخر آمد و در آنجا سسم بنای شهری گذاشت
 و آنرا ششباد اردشیر خواند و آن بلده را پس روز کاری بسدیه تا آنجا مشهور شد آنجا بهر فرمود در راه
 کرمان بلده بر اردشیر را بسا غنم که اکنون بر دسیر کونید و در اردشیر نیز خیابان کردند که اکنون بر شهر
 مشهور است و دیگر بلده که شیر را در اراضی کرمان بر آورد چون این کار باز نگاه کرد و مملکت آذربایجان و عراق و عرب

اسطرق به بنو
 و سمن بود و طایفه
 و بای سمنه و درای
 و قافه بار ششباد
 موقده درای شهر بنو
 و درای شهر و آل سمن
 سمن و قناد درای شهر
 سربابی کوه دراز
 ساکن و آل سمن
 و قناد درای شهر
 باری سمنه و الف و ا
 ششباد بنو و سمن
 و بای سمنه و الف و ا
 سمن شهر باری شهر
 و قناد سمنه و سمن
 سمن و بای سمنه و الف و ا

جبلد دوم از کتاب اول ناسخ التواریخ

۱۱۰ تا بسوی بابل تا فتن کنند و از طریق اهواز و شوشتر به عراق عجم در آید و بجزه دیگر را گفت اکنون در ارضی که
خسرو فرما کند راست و او هرگز سر از فرمان ما نتواند برآفت و تاکنون بر طریق چاکری رفته لا جرم خاطر اظرف
او آسوده بدارد و از ارضی ازن الروم عبور کرده بملکت آذربایجان رسد در خمید و خاک ایران با آب بسیار
و بهر سیستم را لازم رکاب خویش ساخت و خود نیز جنبش نمود تا پشتوان آن سرد و شکر باشد و چون ایسا
بایران زمین در شون از قهای ایشان در رسد و کار براد کند مع الفقه بدینگونه از روم بیرون شدند و نخستین پادشاهی
که بسوی بابل در ترکمار بود همی بناختند تا در آن زمین که رود فرات و شط بغداد در رسم افتد فرو شدند
چون انجیر سرحد داران ایران رسید چون شیران شکاری از هر جانب جنبش آید و عمر دین عدی نیز از حیره
لشکر بر آورد و با ایرانیان متفق شده با لشکر گاه و رومیان تا فتن بردند و خبک پیوسته کردند و بر آنجا حجت تبر
بارانی شدید نمودند چنانکه بیشتر از سپاه روم مقتول گشت و قبیلی که از میدان خبک جان بدر برد با طرف جهان
پر آید شدند اما آن بجزه از سپاه روم که بسوی آذربایجان ما مور بودند هم بدانجا جنب شدند و بعضی از قلوبا
نست بنیاز مفتوح نمودند و جمعی از مردم را بقتل رسانیدند چون انجیر بار در شیر رسید با اینکه درستانی سخت
مرد بود با لشکرهای خویش بسوی آذربایجان کوچ داد و خود را با لشکر گاه مردم روم رسانیده آغاز ستیزه
کرد و زمانی در بر نیامد که جمعی کثیر از آن گروه را طعم تیغ و تیر ساخت چنانکه کار بر آنجا حجت تنگ شده نرسید
جستند و کردی از پیم جان بکوستان آذربایجان در گرفتند و سم از شدت برودت هوا در آن سخما را
بمیسردند و برهنگی از جانب ازن الروم فرار کردند و در شیر در آن زمستان سخت چون برق با دوز
دنبال ایشان شتافت و هرگز ایافت با شمشیر کفر کرد و با سر جاعت در رسید خود بی پیم و با آن اسب بیدار
و نبرد حسته مرد مرکب بچاک انداخت پنهان راه برید و رزم از مود تا بار ارضی بابل رسید در آنجا عمر دین
و دیگر بزرگان بجزرت او پیوستند و مورد الطاف و اشفاق ملکی شدند اما از آن سوی سورس که هنوز در حدود
شام توقف داشت چون انجیر با بشنید و حدت شمشیر از شیر را باز داشت معلوم کرد که با او رزم نتواند
لا جرم خود را آلوده خبک ساخت تا مسدا ایجا ره ناخیز شود و چون پیم داشت که خبر ضعف و شکست لشکر
او بدار الملکت روم رسد فتنه حادث کرد و فتحنامه بدو رخ نزدیکت اصحاب دیوان نوشت که ارد شش
و بسیت هزار تن سوار که همه را سلب از فولاد و صید بود میدان خبک در آید و او را مقصد فیل خبی بود که بر
آنها قطعها از چوب کرده بودند و در هر قلعه چندین مرد تیر انداز جای داشت و یک هزار بشتصد عراده خبی در لشکر
او بود که بر سر عراده چند مرد دلاور برآید و اسهای اسن بر کف داشتند و مصاف میدادند این جمله مکرده نبرد
جستند و شکسته شدند و ارد شیر از پیش روی لشکر روم بگریخت و اموال و اطفال و نصیب سپاسان گشت
و خود از قهای فرستاده خویش متوجه روم شد تا آن هنگام که انیمخی بر اصحاب دیوان معلوم گشت هم سورس
در روم جای داشت و از برای اعدای دولت و غوغا طلبان مجال فتنه گذاشت تا ارد شیر از پس سورس
مالکت خارجه روم را متصرف شد و در هر جا مجال خویش را منصوب نمود و جبده را که از ملوک خسانیان است چنانکه
شرح حالش در جای مذکور خواهد شد رسم نشور یا لث شام باد و حکومت بیت المقدس را نیز با او تفویض فرمود و گاه دیده